

زیارت مهتاب

شرح زیارت حضرت فاطمه علیها السلام

دکتر مهدی خدایان آرانی

مجموعه آثار / ۶۶



زیارت حضرت فاطمه علیها السلام

يَا مُمْتَحِنَةَ امْتَحَنَكَ اللَّهُ

الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ

فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً

وَزَعَمْنَا أَنَّكَ أَوْلِيَاءُ وَمُصَدِّقُونَ،

وَصَابِرُونَ لِكُلِّ مَا أَتَانَا بِهِ أَبُوكَ وَأَتَانَا بِهِ وَصِيُّهُ فَإِنَّا

نَسْأَلُكَ إِن كُنَّا صَدَقْنَاكَ إِلَّا الْحَقَّتْنَا بِتَصَدِّيقِنَا بِهِمَا*

لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّا قَدْ طَهَّرْنَا بِوَلَايَتِكَ.

* . در نسخه های دیگر در اینجا واژه «لَهُمَا» ذکر شده است. ما واژه «بِهِمَا» را از نسخه کتاب تهذیب الاحکام (شیخ طوسی) که علامه حلی آن را نقل کرده است، اخذ کرده ایم و بر این باوریم که نسخه صحیح است: مراجعه کنید: تذکره الفقهاء ج ۱ ص ۴۰۳.

ترجمه زیارت حضرت فاطمه علیها السلام

ای آزموده شده! خدایی که تو را آفرید پیش از آنکه تو را
بیافریند از تو امتحان گرفت و تو را در آن امتحان، سربلند و
شکیبا یافت.*

ما بر این باوریم که از محبتان تو هستیم و ولایت تو را
پذیرفته‌ایم و از آنچه پدر تو و جانشین او برای ما آورده‌اند
اطاعت می‌کنیم و بر آن، شکیبا می‌باشیم.

پس اگر ما ولایت تو را پذیرفته‌ایم، فقط از تو می‌خواهیم به
خاطر پذیرش ولایت، ما را به پیامبر و جانشین او ملحق کنی
تا به خود مژده دهیم که به سبب ولایت تو پاک شده‌ایم.

* . خلقت روح حضرت فاطمه علیها السلام هزاران سال قبل از خلقت جسمشان بوده است و به آن، «مقام نوراقت» می‌گویند.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

می خواستم از اهل بیت علیهم السلام بنویسم، اما نمی توانستم، شب از نیمه گذشته بود، از خانه بیرون آمدم، یک نفر کوچه را جارو می زد، او مرا شناخت... از من پرسید: چرا این وقت شب، از خانه بیرون آمده ای؟ گفتم: می خواهم بنویسم، ولی قلم یاری ام نمی کند و چه درد جانکاهی است که یک نویسنده نتواند بنویسد! او رو به من کرد و گفت: تو خیال می کنی بی اجازه می توانی برای اهل بیت علیهم السلام بنویسی؟ این خاندان به هر کسی اجازه نمی دهند برایشان بنویسد. برو از آنان اجازه بگیر!

سخن آن مرد ناشناس، چشمه ای از حکمت بود، دیگر آن مرد را ندیدم،

بارها به جستجوی او پرداختم، اما او را نیافتم.
من این سخن را به خاطر سپردم: «این خاندان به هر کسی اجازه
نمی‌دهند برایشان بنویسد»، پس به سفارش آن مرد، عمل کردم و توسل
به بانوی کرامت جستتم...

اکنون وقت آن است که خطاب به حضرت فاطمه علیها السلام چنین عرضه کنم:
ای مادرِ مهربان! از شما ممنونم که به من اجازه دادی تا برایت بنویسم.

مهدی خُدامیان آرانی

اسفند ماه ۱۳۹۳

سخن اول

سلام بر تو ای مادرِ مهربانی‌ها! سلام بر تو ای بانوی کرامت!

خودت می‌دانی که چقدر دوست دارم این سخن را تکرار کنم: «اگر عشق تو نباشد، به چه کار آید زندگی من؟». به راستی که عشق تو، معنای زندگی من است.

مهر تو، تنها سرمایه من است. وقتی که اشک در دیده‌هایم می‌نشیند، دست به دعا برمی‌دارم و اولین دعایم این است: «خدایا! هر چه را از من می‌گیری، بگیر، اما عشق به فاطمه علیها السلام را از من مگیر!». من به خوبی می‌دانم که عشق تو، راز خلقت هستی است.

نمی‌دانم چگونه خدا را شکر کنم که مرا با تو آشنا کرد، اکنون می‌خواهم با تو سخن بگویم و با تو نجوا نمایم، اما چگونه؟ من چه بگویم که شایسته مقام تو باشد؟

نمی‌دانم چه بگویم. سخن گفتن درباره تو، کار ساده‌ای نیست، من در

اینجا دیگر سکوت می‌کنم...

صدایی به گوشم می‌رسد، یکی با من سخن می‌گوید: «چرا سکوت کرده‌ای؟ چرا سخنی نمی‌گویی؟ تو می‌خواهی با بانوی هستی سخن بگویی، این‌گونه سخن بگو...».

کیست که این‌گونه با مهربانی با من سخن می‌گوید؟

من به عمق تاریخ سفر کرده‌ام، این صدا، صدای شیخ طوسی است. من به قرن پنجم هجری آمده‌ام. اینجا شهر نجف است. من مهمان شیخ طوسی هستم!

شیخ طوسی یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه است، تاریخ تشیع، کمتر دانشمندی به عظمت و بزرگی او دیده است.

او کتاب‌های زیادی نوشته، یکی از کتاب‌های او، کتاب «تهذیب» است. من در حضور شیخ طوسی نشسته‌ام...

من چه می‌دانم کتاب «تهذیب» چیست؟

شیعیان در طول تاریخ به چهار کتاب، اهمیت ویژه‌ای می‌دهند و از آن‌ها به عنوان «کتب اربعه» یا «کتاب‌های چهارگانه» یاد می‌کنند. هیچ کتابی به عظمت و اعتبار این چهار کتاب نمی‌رسد. کتاب «تهذیب» یکی از این چهار کتاب است.

ای شیخ! برایم سخن بگو! برایم بگو که چگونه با بانوی هستی، سخن بگویم و چگونه او را زیارت کنم؟

ای شیخ! مقام تو، مقامی بس بزرگ است، سخن تو برای من حجت است، برایم سخن بگو! تو دانشمندی باتقوا هستی که در حضور تو بودن، عبادتی بزرگ است. شنیده‌ام که اگر نزد عالم، حضور پیدا کنم، این کار از هزار شب عبادت و هزار روز روزه، برتر و بهتر است.^۱

ای شیخ برایم سخن بگو!

* * *

اکنون شیخ برایم چنین می‌گوید: نزد من آمده‌ای تا برایت بگویم که چگونه حضرت فاطمه علیها السلام را زیارت کنی. اکنون می‌خواهم در این باره برایت سخن بگویم، من در کتاب «تهذیب» جلد ۶ صفحه ۱۰ زیارت‌نامه‌ای را از امام جواد علیه السلام نقل کرده‌ام. من این زیارت‌نامه را برای تو بازگو می‌کنم تا آن را به گوش دیگران برسانی.

روزی از روزها، امام جواد علیه السلام به یکی از ساداتی که از نسل حضرت فاطمه علیها السلام بود رو کرد و فرمود: وقتی به مدینه رفتی و خواستی مادر خود (حضرت فاطمه علیها السلام) را زیارت کنی، این چنین بگو:

يَا مُنْتَحَنَةُ امْتَحَنَكِ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا
امْتَحَنَكَ صَابِرَةً وَزَعَمْنَا أَنَّ لَكَ أَوْلِيَاءَ وَ مُصَدِّقُونَ، وَ صَابِرُونَ لِكُلِّ
مَا أَتَانَا بِهِ أَبُوكَ وَ أَتَانَا بِهِ وَصِيُّهُ فَإِنَّا نَسْأَلُكَ إِن كُنَّا صَدِّقَتَاكَ إِلَّا
الْحَقِّقَتَا بَتَّصَدِيقِنَا بِهِمَا لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّكَ قَدْ طَهَّرْنَا بِوِلَايَتِكَ.

* * *

ای آزموده شده! خدایی که تو را آفرید پیش از آنکه تو را بیافریند از تو امتحان گرفت و تو را در آن امتحان، سربلند و شکیبیا یافت. ما بر این باوریم که از محبتان تو هستیم و ولایت تو را پذیرفته‌ایم و از آنچه پدر تو و جانشین او برای ما آورده‌اند اطاعت می‌کنیم و بر آن، شکیبیا می‌باشیم. پس اگر ما ولایت تو را پذیرفته‌ایم، از تو می‌خواهیم به خاطر پذیرش ولایتت، ما را به پیامبر و جانشین او ملحق کنی تا به خود مژده دهیم که به سبب ولایت تو پاک شده‌ایم.

* * *

هر بار خواستی که حضرت فاطمه علیها السلام را زیارت کنی و بر او سلام بدهی، این زیارت‌نامه را بخوان، بدان که این جملات، دریایی از معرفت است، سعی کن به آن فکر کنی و پله‌های معرفت را با آن، طی کنی. در این جملات کوتاه، رازهای بزرگی نهفته است که باید آن‌ها را کشف کنی...

* * *

سخن شیخ با من به پایان می‌رسد. اکنون خدا را شکر می‌کنم که به خواسته خود رسیده‌ام. دیگر می‌دانم که چگونه با حضرت فاطمه علیها السلام نجوا کنم و چگونه بر او سلام کنم و عرض ادب نمایم. من این جملات را آن قدر تکرار می‌کنم تا آن‌ها را حفظ کنم، این

یادگاری ارزشمند از امام جواد علیه السلام است و سخنی که از امام معصوم باشد،
رازهای فراوان دارد.

باید فرصت را غنیمت بشمارم و به شرح این جملات گهربار پردازم،
شرح زیارت را در سه قسمت ذکر می‌کنم و ابتدا دربارهٔ قسمت اول آن
سخن می‌گوییم:

فصل اوّل

يَا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنِي اللَّهُ
الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ
فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً

ای آزموده شده!

تو را این‌گونه خطاب می‌کنم، زیرا امام جواد علیه السلام به من این سخن را یاد داده است.

بانوی من! سلام بر تو! تو همان کسی هستی که در امتحانی که خدا از تو گرفت، سربلند بیرون آمدی. تو بر همه سختی‌ها صبر کردی.

خدا قبل از این که تو را در این دنیا خلق کند، امتحان نمود، این امتحان

در کجا بود؟ این جملات از چه رازی پرده برمی‌دارند؟

اینجاست که من باید با «مقام نورانیت» و «عالم ذرّ» آشنا شوم، جایی که تو به اوج افتخار رسیدی، من باید درباره این دو موضوع بیشتر بدانم...

* * *

روزی از روزها، پیامبر رو به یاران کرد و چنین فرمود: «خدا نور فاطمه

را قبل از آن که آسمان‌ها و زمین را خلق کند، آفرید.»
 وقتی مردم این سخن را شنیدند به فکر فرو رفتند، یکی از آنان رو به پیامبر کرد و گفت: «ای پیامبر! اگر فاطمه قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفریده شده است، پس او دیگر انسان نیست، بلکه او حُوریه است.»
 پیامبر در جواب چنین گفت: «فاطمه حُوریه‌ای انسانی است، خدا قبل از این که آدم را بیافریند، فاطمه را آفرید، خدا فاطمه را از نورِ عظمت خودش آفرید. نورِ فاطمه در عرش خدا بود و خدا را ستایش می‌کرد و او را حمد و تسبیح می‌نمود».^۲

* * *

بانوی من! پیامبر از آفرینش تو سخن می‌گوید، نور تو قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین خلق شده بود. تو قبل از آفرینش آدم ﷺ خلق شدی و در عرش خدا جای داشتی! خدا تو را در آنجا امتحان نمود و تو از آن امتحان سربلند بیرون آمدی.
 هیچ کس نمی‌داند آن امتحان چگونه بود، این رازی است که کسی از آن، خبر ندارد، تو در عرش خدا جای داشتی و در آنجا او را حمد و ستایش می‌کردی و از او به یگانگی یاد می‌نمودی. تو شکیبایی ورزیدی و در راه خدا از خود استقامت نشان دادی و به اوج مقام بندگی رسیدی.
 این همان، مقام نورانیتِ توست. تو قبل از آن که آسمان‌ها و زمین خلق بشود، خلق شدی. سال‌های سال، در عرش خدا، او را عبادت می‌کردی، سال‌های زیادی گذشت. خدا اراده کرد که آسمان‌ها و زمین را بیافریند،

بعد از آن تصمیم گرفت تا آدم علیه السلام را خلق کند، این گونه بود که آدم علیه السلام آفریده شد، سپس خدا از صُلبِ آدم علیه السلام (کمر او)، همه انسان‌ها را آشکار ساخت و عالمِ ذَرِّ آغاز شد.

من باید دربارهٔ عالمِ ذَرِّ بیشتر بدانم...

* * *

وقت آن است که آیهٔ ۱۷۲ سورهٔ اعراف را با دقت بخوانم: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ...﴾.

این آیه از حقیقتی بزرگ سخن می‌گوید، خدا در انسان نور فطرت را قرار داد و استعداد درک توحید و یکتاپرستی را به او عنایت کرد. همه انسان‌ها دارای روح توحید هستند، فطرت آنان بیدار است و با آن می‌توانند خدا را بشناسند و به سوی او رهنمون شوند.

درست است که شیطان هر لحظه انسان را وسوسه می‌کند و او را به گمراهی می‌کشاند، اما آمادگی برای پذیرش یگانگی خدا در قلب‌های همه انسان‌ها وجود دارد. خدا در وجود همه، حسّی درونی را به امانت گذاشته است که آن حس، آن‌ها را به سوی او فرا می‌خواند.

نور فطرت می‌تواند باعث رستگاری انسان‌ها شود. در واقع، این نور، سرمایهٔ ارزشمندی برای انسان است. پیامبران با توجّه به این سرمایه، انسان‌ها را به سوی خدا فرا می‌خواندند.

به راستی خدا چه زمانی، نور فطرت را درون انسان‌ها قرار داد؟

این آیه از روز مهمی سخن می‌گوید، روزی که خدا از پشت آدم ع، همه فرزندان او را برانگیخت و آنان را بر خودشان گواه گرفت و گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟».

آنان همه گفتند: «آری، ما گواهی می‌دهیم که تو پروردگار ما هستی». آن روز چه روزی بود؟ خدا چه زمانی خود را به همه معرفی کرد و از آنان اعتراف گرفت؟

* * *

نام او زُراه بود، او در شهر کوفه زندگی می‌کرد، همه او را به عنوان یکی از شاگردان امام باقر ع می‌شناختند و به سخنان او اطمینان داشتند. او دوست داشت بداند تفسیر این آیه چیست، برای همین یک بار که به شهر مدینه سفر کرده بود خدمت امام باقر ع رفت و از آن حضرت درباره این آیه سؤال نمود.

امام باقر ع در جواب چنین فرمود: «خدا همه انسان‌ها را از صُلبِ آدم ع (کمر او) بیرون آورد، آنان مانند ذره‌های کوچکی بودند. خدا در آن روز، خودش را به آنان معرفی کرد...»^۳.

* * *

اکنون می‌فهمم که آیه ۱۷۲ سوره اعراف از چه روزی سخن می‌گوید:
روز میثاقِ بزرگ!
عالمِ ذر!

قبل از این که خدا، جسم انسان‌ها را بیافریند، خدا آنان را به صورت

ذره‌های کوچکی آفرید و با آنان سخن گفت، آنان خدا را شناختند. آن روز، روز میثاق بزرگ بود، این کلیات عالم ذر است، اما جزئیات آن برای ما معلوم نیست، اصل مطلب، حقیقتی است که امام باقر علیه السلام آن را برای ما بیان کرده است. «ذَرِّ» به معنای «ذرات ریز» می‌باشد، برای همین به آن مرحله از خلقت بشر، «عالم ذر» می‌گویند.

به راستی چرا خدا چنین کرد؟

خدا می‌خواست تا انسان‌ها در روز قیامت نگویند: «ما از این امر بی‌خبر بودیم».

کسی که پدر و مادرش بُت‌پرست بوده‌اند و او از پدر و مادر خود پیروی کرده است، در روز قیامت به عذاب گرفتار می‌شود، اگر او در روز قیامت بگوید که من نادان بودم و از پدر و مادرم پیروی کردم و نمی‌دانستم که یکتاپرستی چیست، آیا برای او پاسخی خواهد بود؟

جواب، روشن و واضح است، خدا در روز میثاق، نور فطرت را در وجود همه قرار داد و به همه، استعداد درک حقیقت توحید و یکتاپرستی را عنایت کرد.

در عالم ذر، خدا خودش را به همه معرفی کرد و از همه گواهی گرفت، در وجود آنان، حسّی درونی را به امانت گذاشت تا آن‌ها را به سوی یکتاپرستی رهنمون سازد.

سخن کسی که در روز قیامت می‌گوید من نادان بودم و پدر و مادرم، بُت‌پرست بودند، رد می‌شود، زیرا او ندای فطرت خویش را شنید و آن

را انکار کرد، او به خاطر این گرفتار عذاب خواهد شد که به ندای فطرت خویش، پاسخی نداد.

* * *

بانوی من! قبل از این که تو به این دنیایِ خاکی بیایی، قبل از آن که جسم تو در اینجا خلق شود، خدا نورِ تو را در عرش آفرید. نور تو قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین خلق شد، تو در مقام نورانیت، شکیبایی و استقامت داشتی!

بعد از آن، خدا در عالم ذرّ از تو امتحان گرفت. تو گوهر وجودی خویش را نمایان ساختی، تو قبل از آن امتحان هم، همان ایمان و بندگی را نسبت به خدا را دارا بودی.

این امتحان وسیله‌ای بود برای این که گوهر وجودی تو برای دیگران آشکار شود و همه به مقام والای تو پی ببرند. خدا که نیاز به آزمودن تو نداشت، خدا می‌دانست که در وجودت، چه گوهر ارزشمندی نهفته است، خدا می‌خواست دیگران به مقام تو پی ببرند و ارزش تو برای همگان آشکار و نمایان شود.

* * *

از مقام نورانیت و عالم ذرّ سخن گفتم. نور تو سالیان سال، در عرش خدا بود، سپس خدا اراده نمود و نور تو (که همان روحِ توست) به جسم تو منتقل شد، خدا بر بندگانش ممت نهاد و تو را به این دنیای خاکی آورد. آری! خدا دوست داشت تا بندگانش با وجود تو به کمال برسند، برای

همین تو را به این دنیا آورد، تو را از ملکوت خود به این دنیا آورد، تو را از بزم مخصوص خود به این دنیا منتقل نمود تا دست همه را بگیری و به سوی خدا رهنمون شوی!

تو آمده‌ای تا راه خدا را نشان بدهی، آمده‌ای تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنی، آمده‌ای تا دستگیری کنی و دیگران را به سعادت و رستگاری برسانی، آمده‌ای تا خداجویان در اینجا بی‌یار و یاور نباشند و راه را گم نکنند، آمده‌ای تا همه را به سوی خدا ببری.

* * *

بانوی من! لحظاتی با خود فکر می‌کنم، سؤالی ذهن مرا مشغول می‌کند، چرا امام جواد علیه السلام از شیعیان می‌خواهد تا تو را «آزموده شده» خطاب کنند؟ چرا ما باید تو را در آغاز این زیارت، این‌گونه بخوانیم؟ چه رازی در این سخن است؟ چه پیام آسمانی در اینجا نهفته است؟

تو در مقام نورانیت و در عالم ذر امتحان دادی، در این دنیا هم که آمدی، سختی فراوان تحمل کردی، تو بر سختی‌ها صبر نمودی و خدا به خاطر این صبر به تو مقامی بس بزرگ داد.

این درس بزرگی برای من است، وقتی من با سختی‌ها روبرو می‌شوم، باید راه صبر را برگزینم، نباید از سختی‌ها بهراسم، بلکه باید تو را الگوی خود قرار دهم و راهی را انتخاب کنم که مرا به سوی کمال می‌برد.

اگر من شیعه تو هستم، اگر تو را دوست دارم و راه تو را می‌پویم، باید در انتظار امتحان باشم، باید بدانم که این دنیا، محل امتحان است، من به این

دنیا نیامده‌ام تا مستی کنم، من آمده‌ام تا امتحان بدهم و بر سختی‌ها صبر کنم.

من نباید به دنیا دل ببندم، به اینجا آمده‌ام تا رشد کنم و توشه بگیرم و بروم، نیامده‌ام تا به بازیچه مشغول شوم و عمر تلف کنم، رشد من در گرو انتخاب من و امتحان من است، خدا به من اختیار داده و من راهی را که بخواهم خودم انتخاب می‌کنم، وقتی راه خدا را برمی‌گزینم با سختی‌ها و بلاها امتحان می‌شوم که آیا واقعاً راست می‌گوییم؟ اگر در امتحان خود سربلند بیرون آمدم، سعادت ابدی را از آن خود نموده‌ام.

بانوی من! سلام من بر تو! تو همان کسی هستی که در امتحانی که خدا از تو گرفت، سربلند بیرون آمدی. تو بر همه سختی‌ها صبر کردی. تو در ملکوت خدا بودی و هنوز آسمان‌ها و زمین خلق نشده بود، خدا از همه چیز باخبر بود، خدا از ظلم‌هایی که در این دنیا نسبت به تو می‌شود، آگاه بود، او می‌دانست وقتی تو مهمان این خاک شوی، دشمنان در حق تو ستم‌های فراوان خواهند کرد. تو در عرش خدا بودی و خدا از آینده به تو خبر داد، از سختی‌ها و ظلم‌ها و بلاهایی که در این دنیا با آن روبرو می‌شوی، خبر داد. خدا از تو پیمان گرفت که بر همه این‌ها صبر کنی و تو هم بر عهد خود ثابت قدم ماندی، تو به اوج مقام صبر رسیدی. این امتحان بزرگی برای تو بود و تو در این امتحان سربلند بیرون آمدی.

تو گوهر این جهان می باشی و چند روزی مهمان این دنیا بودی، ولی افسوس که قدر تو را نشناختند و بر تو ظلم‌ها روا داشتند، نام تو با مظلومیّت عجیب شده است، چگونه می توان از تو نوشت و شرح مظلومیّت تو را نگفت؟

بانوی من! تو خود می دانی که اشک بر مظلومیّت تو، سرمایه زندگی من است، این قلم را در دست می فشارم و بار دیگر شرح حکایت در و دیوار را می نویسم، می نویسم تا همگان بدانند بر تو چه گذشت. با چشم دل به مدینه سفر می کنم...

* * *

صدای هیاهویی به گوشم می رسد، چه خبر شده؟ از مسجد پیامبر به کوچه می روم، وارد کوچه می شوم، به خانه‌ای می رسم، می بینم که گروه زیادی در آنجا جمع شده‌اند، هیزم‌هایی کنار در آن خانه قرار می بینم. صدایی به گوش می رسد، یک نفر به این سو می آید، شعله آتشی در دست گرفته، او می آید و فریاد می زند: «این خانه و اهل آن را در آتش بسوزانید».

او می آید و هیزم‌ها را آتش می زند، آتش زبانه می کشد. چرا او می خواهد اهل این خانه را بسوزاند؟ مگر اهل این خانه چه کرده‌اند که سزایشان سوختن در آتش است؟ صدای گریه بچه‌ها از این خانه به گوش می رسد، چرا همه فقط نگاه

می‌کنند؟! چرا هیچ کس اعتراضی نمی‌کند؟
در این میان یکی جلو می‌آید، به آن مردی که هیزم‌ها را آتش زد
می‌گوید:

— ای عُمَر! داخل این خانه، فاطمه، حسن و حسین هستند.

— باشد، هر که می‌خواهد باشد، من این خانه را امروز آتش می‌زنم.^۴

خدای من! چه می‌شنوم؟

ای مادر مظلومم! خانه تو را می‌خواهند آتش بزنند؟

* * *

عُمَر امروز قاضی بزرگ حکومت است. او فتوا داده که برای حفظ

حکومت، سوزاندن این خانه واجب است!^۵

چقدر این مردم بی‌وفایند، آنان روز غدیر خُمّ با علی عَلَيْهِ السَّلَام بیعت کردند،

هنوز طنین صدای پیامبر، گوش مردم را می‌نوازد که هر کس من مولای

اویم، علی مولای اوست.^۶

به راستی چقدر زود این مردم عهد و پیمان خود را شکسته‌اند و برای

آتش زدن خانه تو هیزم آورده‌اند!

فقط هفت روز از رحلت پیامبر گذشته است، این مردم این قدر عوض

شده‌اند!

آن‌ها بارها و بارها دیدند که پیامبر کنار در این خانه می‌ایستاد و به تو و

فرزندانت سلام می‌داد.

هنوز صدای پیامبر به گوش می‌رسد که فرمود: «خانهٔ دخترم فاطمه، خانهٔ من است! هر کس حریم خانهٔ او را نگه ندارد، حریم خدا را نگه نداشته است».^۷

* * *

مادر! چرا مردم این قدر بی‌شرم شده‌اند؟ چرا چنین جنایت می‌کنند؟
آتش زبانه می‌کشد، تو پشتِ در ایستاده‌ای. تو برای یاری حق و حقیقت
قیام کرده‌ای.

در خانه نیم‌سوخته می‌شود، عُمَر جلو می‌آید، او می‌داند که تو پشتِ در
ایستاده‌ای.

وای بر من! او لگد محکمی به در می‌زند. تو بین در و دیوار قرار
می‌گیری، صدای ناله‌ات بلند می‌شود. عُمَر در را فشار می‌دهد، صدای
نالۀ تو بلندتر می‌شود. میخِ در که از آتش داغ شده در سینهٔ تو فرو
می‌رود.^۸

با صورت به روی زمین می‌افتی، سریع از جا برمی‌خیزی، خاک روی
صورت تو نشسته است، رو به قبر پیامبر می‌کنی، صدای تو در شهر طنین
می‌اندازد، پدر را صدا می‌زنی: «بابا! یا رسول الله! ببین با دختری چه
می‌کنند».^۹

علی علیه السلام صدای تو را می‌شنود، اینجا دیگر جای صبر نیست، او به سوی
عُمَر می‌رود، گریبان او را می‌گیرد، عُمَر می‌خواهد فرار کند، علی علیه السلام او را

محکم به زمین می‌زند، مشتی به بینی و گردن او می‌کوبد.
هیچ‌کس جرأت ندارد برای نجات عُمر جلو بیاید، همه ترسیده‌اند،
بعضی‌ها فکر می‌کنند که علی علیه السلام دیگر عُمر را رها نخواهد کرد و خون او
را خواهد ریخت.

لحظاتی می‌گذرد، علی علیه السلام عُمر را رها می‌کند و می‌گوید: «ای عُمر! پیامبر
از من پیمان گرفت که در چنین روزی، صبر کنم. اگر وصیت پیامبر نبود،
هرگز تو را رها نمی‌کردم.»^{۱۰}

* * *

به همسرت نگاه می‌کنی، می‌بینی که می‌خواهند او را به مسجد ببرند،
اما او هیچ یار و یآوری ندارد!

تو از جا برمی‌خیزی و در چارچوبه درِ خانه می‌ایستی، با دستان خود
راه را می‌بندی تا آن‌ها نتوانند علی علیه السلام را به مسجد ببرند.^{۱۱}

عُمر به قنُذ اشاره‌ای می‌کند، با اشاره او، قنُذ با غلاف شمشیر به تو
حمله می‌کند، خود عُمر هم با تازیانه می‌زند. بازوی تو از تازیانه‌ها کبود
می‌شود...^{۱۲}

عُمر می‌داند تا زمانی که تو هستی، نمی‌توان علی علیه السلام را برای بیعت برد،
برای همین لگد محکمی به تو می‌زند، صدای تو بلند می‌شود، تو
خدمتکار خود را صدا می‌زنی: «ای فِضّه! مرا دریاب! به خدا محسن مرا
کشتند.»^{۱۳}

تو بی هوش می شوی، آنان اکنون دیگر می توانند علی علیه السلام را به مسجد
ببرند...

ای مادر پهلو شکسته!

برخیز! برخیز که علی علیه السلام را به مسجد بردند!

مولای تو تنه‌است، برخیز و او را یاری کن!

چشمان خود را باز کن! این صدای گریه فرزندان توست که به گوش
می‌رسد، آیا صدای آنان را می‌شنوی؟ فرشتگان از دیدن اشک چشمان
حسن و حسین تو به گریه افتاده‌اند.^{۱۴}

پیکر تو کبود و پهلوی تو شکسته، اما باید برخیزی! عمر دستور داده که
شمشیر بالای سر علی علیه السلام بگیرند، عمر در مسجد فریاد می‌زند: «ای
ابوبکر! آیا دستور می‌دهی تا من گردن علی علیه السلام را بزنم؟»^{۱۵}

مادر!

مادر مظلومم! برخیز! علی علیه السلام در انتظار توست!

برخیز!

اگر علی علیه السلام بیعت نکند، آن‌ها او را به شهادت خواهند رساند...

* * *

چشمان خود را باز می‌کنی، سراغ علی علیه السلام را می‌گیری، باخبر می‌شوی
که علی علیه السلام را به مسجد برده‌اند.

از جای خود برمی‌خیزی و به سوی مسجد می‌روی!

پهلوی تو را شکسته‌اند تا دیگر نتوانی علی علیه السلام را یاری کنی، اما تو به یاری امام خود می‌روی! به مسجد که می‌رسی، کنار قبر پیامبر می‌روی و فریاد برمی‌آوری: «پسر عمویم، علی را رها کنید! به خدا قسم، اگر او را رها نکنید، نفرین خواهم کرد».

عمر و هواداران او تعجب می‌کنند، آن‌ها باور نمی‌کنند که تو به اینجا آمده باشی، بار دیگر، فریاد می‌زنی: «به خدا قسم، اگر علی را رها نکنید، شما را نفرین می‌کنم».

لرزه بر ستون‌های مسجد می‌افتد، زلزله‌ای سهمگین در راه است، گرد و غبار بلند می‌شود، تهدید به نفرین اثر کرده است، همه نگران می‌شوند، خلیفه و هواداران او می‌فهمند که تو دیگر صبر نخواهی کرد، اگر آنان علی علیه السلام را رها نکنند، با نفرین تو، زمین و زمان در هم پیچیده خواهد شد! ترس تمام وجود آنان را فرا می‌گیرد، چشم‌های آنان به ستون‌های مسجد خیره می‌ماند که چگونه به لرزه در آمده‌اند! آری، عذاب در راه است!

آن‌ها علی علیه السلام را رها می‌کنند، شمشیر را از سر او برمی‌دارند، ریسمان را هم از گردنش باز می‌کنند. آری! تا زمانی که تو هستی، آن‌ها هرگز نمی‌توانند از علی علیه السلام بیعت بگیرند.^{۱۶}

اکنون علی علیه السلام به سوی تو می‌آید و تو نگاهی به او می‌کنی، دست‌های خود را به سوی آسمان می‌گیری و خدا را شکر می‌کنی. لبخندی به روی

علی علیه السلام می زنی، همه هستی تو، علی علیه السلام است، تا زمانی که تو زنده هستی،
چه کسی می تواند هستی تو را از تو بگیرد؟

* * *

اکنون دیگر وقت آن است که فرزندان خود را در آغوش بگیری، آن‌ها
چه حالی دارند! آن‌ها را در آغوش بگیر و با آنان سخن بگو: مادر به فدای
شما! چرا رنگتان پریده است؟ چرا این قدر گریه کرده اید؟
لحظاتی می گذرد، دیگر می خواهی با قبر پدر تنها باشی، از علی علیه السلام
می خواهی که فرزندان را به خانه ببرد.

تو می خواهی با پدر سخن بگویی، نمی خواهی علی علیه السلام اشک چشم تو را
ببیند!

دلت سخت گرفته است، جای تازیانه‌ها درد می کند، پهلویت شکسته
است، تو می خواهی درد دل خویش را با پدر بگویی، صبر می کنی تا
علی علیه السلام، فرزندان را به خانه ببرد.

تو با پدر تنها شده‌ای، آهی می کشی و می گویی:

یا رسول الله! برخیز و حال دختر خود را تماشا کن!

بابا! تا تو زنده بودی، فاطمه تو عزیز بود، پیش همه احترام داشت،
یادت هست چقدر مرا دوست داشتی، همیشه و هر وقت که من نزد تو
می آمدم، تمام قد جلو پای من می ایستادی، مرا می بوسیدی و می گفتی:
فاطمه پاره تن من است.

بابا! ببین با من چه کرده‌اند! ببین میخ در را به سینه‌ام نشانده‌اند! ببین
چقدر به من تازیانه زده‌اند!
بابا! تو هر روز صبح، در خانه من می‌ایستادی و بر ما سلام می‌دادی، اما
آنان این خانه را آتش زدند.
بابا! تو از کبودی بدن و پهلوی شکسته‌ام خبر داری! جای تو خالی بود،
ببینی که چگونه مرا لگد زدند و محسن مرا کشتند!
بابا! برخیز و ببین چگونه مزد و پاداش رسالت تو را دادند!
من برای دفاع از علی علیه السلام به میدان آمدم، وقتی دیدم که او تنهاست، به
یاری او شتافتم.
در راه امام خود، همه این سختی‌ها و مصیبت‌ها را تحمل می‌کنم، ولی
هیچ چیز برای من سخت‌تر از غربت و مظلومیت علی علیه السلام نیست، دشمنان
ریسمان به گردنش انداختند، جلوی چشم من این کار را کردند، شمشیر
بالای سرش گرفتند و مانند اسیر او را به مسجد بردند.
این کار آن‌ها، دل مرا می‌سوزاند، تو که می‌دانی این گریه‌های من، اشک
من برای غربت علی علیه السلام است.
بابا! تو بگو چگونه من به صورت علی علیه السلام نگاه کنم. می‌دانم که او از من
خجالت می‌کشد و من از خجالت او، شرم‌منده می‌شوم، ای کاش دشمنان،
مقابل چشم علی علیه السلام مرا نمی‌زدند...

بانوی من! اکنون می فهمم که چرا امام جواد علیه السلام به من یاد داد که تو را «آزموده شده» خطاب کنم، تو بر همه سختی ها صبر کردی و بر عهد و پیمانی که خدا از تو گرفته بود، وفادار ماندی، تو اسوه صبر و استقامت هستی و هر کس که تو را دوست دارد از این صبر بهره ای برده است.

* * *

در اینجا، قسمت اول زیارت نامه را تکرار می کنم:

يَا مُتَّحِنَةُ امْتَحَنِكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا
امْتَحَنَكَ صَابِرَةً

ای آزموده شده! خدایی که تو را آفرید پیش از آنکه تو را بیافریند از تو امتحان گرفت و تو را در آن امتحان، سربلند و شکیبیا یافت.

در ادامه به شرح قسمت دوم زیارت نامه می پردازم...

فصل دوم

وَزَعَمْنَا أَنَّا لِكَرِهُنَّ وَأُولِيَاءَهُنَّ،

وَمُصَدِّقُونَ وَصَائِرُونَ لِكُلِّ مَا أَنَا بِهِ أَبُوكِ

وَأَنَا بِهِ وَصِيَّتُهُ

ای فاطمه! به قلب ما نگاه کن، ببین که چگونه عشق تو در این دل‌ها
شعله می‌کشد! خودت می‌دانی که ما چقدر تو را دوست داریم، این باور
ماست: «عشق تو، سرمایه‌ی ماست».

چرا ما تو را این قدر دوست داریم؟

جوانی این سؤال را از من پرسید، او به من رو کرد و گفت: «چرا شما این
قدر فاطمه علیها السلام را دوست دارید».

ما چرا چیست؟ آن جوان کیست؟

بهار سال ۱۳۹۱ هجری شمسی بود. من در مدینه بودم، با گروهی از
دوستانم به قبرستان بقیع رفته بودیم، مأموران وهابی همه جا ایستاده
بودند، دوستان از من خواستند تا برایشان زیارت‌نامه‌ی تو را بخوانم، من
شروع به خواندن زیارت‌نامه کردم، من با صدایی نه چندان بلند جملات

را می خواندم: «يَا مُمْتَحِنَةُ امْتَحِنِي اللَّهُ...».

لحظاتی گذشت، افراد زیادی گرد ما جمع شدند، همه آنان دوست داشتند این جملات را زمزمه کنند، هنوز زیارت نامه تمام نشده بود که مأمور وهابی به سراغم آمد و از من خواست همراه او بروم، من حرکت کردم، وقتی جمعیت این منظره را دیدند صدای خود را به اعتراض بلند کردند.

مأمور، مشت محکمی به پهلو من زد و دستم را محکم گرفت و مرا به سوی بیرون بقیع کشاند. من از دیگران خواستم تا سر و صدا نکنند و آرامش را حفظ کنند و بهانه‌ای به دست مأموران ندهند.

ساعتی گذشت، من در بازداشت موقت بودم، گوشی همراه مرا گرفته بودند و اصلاً اجازه نمی دادند به کسی خبر دهم. تشنه بودم، اما از آب خبری نبود. آنجا پنجره‌ای به بیرون نداشت، لحظه‌ای خواستم بنشینم، مأمور بر سرم فریاد زد که بایست، حق نداری بنشینی! حق نداری به دیوار تکیه بدهی! هنوز پهلو من درد می کرد، آن مأمور، ضربه خودش را بسیار محکم زده بود.

او پشت میز نشسته بود و هر از چند گاهی با پوزخند می گفت: «كَيْفَ كان التأديبُ؟...». یعنی آیا ادب شدی؟ به زودی تو را روانه دادگاه می کنیم. زندان در انتظار توست!

در اتاق باز شد، جوانی که چپیه قرمزی بر سر داشت وارد شد، مأمور از

جا برخاست و از او احترام گرفت و سپس دربارهٔ من سخنانی به او گفت.
آن جوان نزدیک من آمد و گفت: اسم هتل؟

من فهمیدم که می‌خواهند مرا به دادگاه بفرستند، زیرا پرسیدن نام هتل، نشانهٔ این بود که می‌خواهند گذرنامهٔ مرا از آنجا بگیرند و بعد مرا روانهٔ دادگاه کنند، شنیده بودم که اگر کسی در دادگاه به جرم اخلال در نظم محکوم شود حداقل سه ماه زندان در انتظار اوست.

در جواب گفتم: «انوار الزهراء» این نام هتل ما بود. وقتی آن جوان این سخن مرا شنید گفت: «رَضِيَ اللهُ عن الزهراء». یعنی «خدا از زهرا خشنود باشد».

«رَضِيَ اللهُ» را وقتی می‌گویند که می‌خواهد از بزرگی که از دنیا رفته است، احترام بگیرند.

وقتی من این سخن را از او شنیدم بی‌اختیار سر خود را جلو آوردم و سینهٔ او را بوسیدم. من اصلاً دربارهٔ این کار، فکر نکردم، این را ضمیرناخودآگاه من انجام داد، وقتی دیدم او نام حضرت زهرا عليها السلام را احترام کرد، او را بوسیدم، دقیقاً روی قلب او را بوسیدم.

آن جوان، مات و مبهوت شد. او اصلاً انتظار چنین رفتاری را از من نداشت، نزدیک به سه ساعت مرا بازداشت کرده بودند، به پهلویم ضربه زده بودند، تشنگی ام داده بودند، هر کس جای من بود، خشم و کینه را نثار او می‌کرد، اما من وقتی جملهٔ «رَضِيَ اللهُ عن الزهراء» را از او شنیدم، او را بوسیدم.

او به خوبی فهمید که این بوسه از روی اختیار نبود، این بوسه عشق بود، من ناخودآگاه کسی را بوسیده بودم که به نام دختر پیامبر، احترام گذاشته بود، برای همین آن جوان، مات و مبهوت شده بود.

روشن است که در میان هزاران وهابی، یکی مانند آن جوان پیدا نمی‌شود، وهابی‌ها دشمنان شیعه هستند و شیعه را مشرک می‌دانند، اما او یک استثناء بود.

* * *

جوان رو به مأموری که همراه من بود کرد و از او خواست تا اتاق را ترک کند، مأمور از اتاق بیرون رفت، بعد از مدتی، آن جوان در اتاق را باز کرد و مرا از راهرویی باریک عبور داد، مقداری راه رفتیم تا به در اصلی رسیدیم، در را باز کرد، من بار دیگر نور آفتاب را دیدم.

او به من رو کرد و گفت: «چرا شما این قدر فاطمه را دوست دارید؟». او دیگر چیزی نگفت، داخل رفت و در را بست و من آزاد و رها بودم. بار دیگر به سوی پنجره‌های بقیع رفتم و با صدایی آرام، شروع به خواندن زیارت‌نامه کردم: «يَا مُمْتَحِنَةُ اُمْتَحِنِكِ اللّهُ...».

* * *

بانوی من! آن روز که آن جوان از من پرسید که چرا ما این قدر تو را دوست داریم، با خود فکر کردم که به راستی چرا دل ما اسیر عشق تو شده است؟ راز این عشق چیست؟

جاهلان چه می‌فهمند از شکوه این عشق؟

عشق ما به مقام نورانیت توست، خدا نور تو را قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفرید، تو عصارهٔ زیبایی‌های خلقت می‌باشی.^{۱۷}
تو بهانهٔ ایجاد جهان هستی! جاهلان خیال می‌کنند که این عشق، عشقی زمینی و خاکی است؛ ولی عشق ما از عالم ذر آغاز گشته است، ما عاشق آن نور و حقیقت آسمانی تو هستیم!
مگر می‌توانیم تو را دوست نداشته باشیم که تو فاطمه‌ای! خدا تو و دوستان تو را از آتش جهنم آزاد کرده است.^{۱۸}

* * *

در آسمان‌ها تو را «حانیه» صدا می‌زنند، حانیه به کسی می‌گویند که بسیار مهربان و دلسوز است. تو نسبت به دوستان و شیعیان خود مهربانی زیادی داری و برای آنان دلسوزتر از مادر هستی.^{۱۹}
در جهان، کسی به مهربانی تو پیدا نمی‌شود!
آنان که می‌گویند چرا ما تو را این قدر دوست داریم، کسی را به مهربانی تو پیدا کنند تا ما او را دوست بداریم!
چه کسی همانند تو از دوستانش، دستگیری می‌کند؟

* * *

گروهی تلاش می‌کنند تا نام و یاد تو فراموش شود، اما خدا در روز قیامت، مقام تو را بر همه معلوم خواهد کرد، روزی که تو در صحرای قیامت حاضر شوی، چه شکوه و عظمتی را به نمایش خواهی گذاشت.
آن روز، هزاران فرشته به استقبال تو می‌آیند و تو به سوی بهشت

حرکت می‌کنی.^{۲۰}

در آن هنگام، نگاه تو به گوشه‌ای خیره می‌ماند، فرشتگان عده‌ای را به سوی جهنم می‌برند، آن‌ها کسانی هستند که در دنیا گناه انجام داده‌اند. تو به آنان نگاه می‌کنی و عده‌ای از دوستان خود را در میان آنان می‌یابی، با خدای خویش سخن می‌گویی: خدایا! تو مرا فاطمه نام نهادی، و عهد کردی که دوستانم را از آتش جهنم آزاد گردانی! خدایا! تو هرگز عهد و پیمان خود را فراموش نمی‌کنی، از تو می‌خواهم امروز شفاعت مرا در حق دوستانم قبول کنی.

سخن تو به پایان می‌رسد، این اوج مهربانی توست، تو دوستان خود را تنها رها نمی‌کنی.

صدایی به گوش می‌رسد، این خداست که با تو سخن می‌گوید: ای فاطمه! حق با توست. من تو را فاطمه نام نهادم و عهد کرده‌ام که به خاطر تو دوستان تو را از آتش جهنم آزاد گردانم. من بر سر عهد خود هستم! ای فاطمه! امروز همه دوستان تو را از آتش عذاب خود آزاد می‌کنم تا مقام و جایگاه تو برای همه آشکار شود. ای فاطمه! امروز روز توست! هر کس را که می‌خواهی شفاعت کن و با خود به سوی بهشت ببر!^{۲۱} و تو دوستان خود را شفاعت می‌کنی و آنان همراه تو، وارد بهشت می‌شوند.

هنوز به دنیا نیامده بودی، جبرئیل نزد پیامبر آمد و درباره تو برای پیامبر

سخن گفت. جبرئیل به پیامبر خبر داد که به زودی خدا دختری به او می‌دهد که در این دنیا، «فاطمه» و در آسمان‌ها «منصوره» نام دارد.

«منصوره» در اینجا به معنای «یاری‌کننده» می‌باشد.*

چه رازی در میان است که فرشتگان تو را «منصوره» می‌خوانند؟^{۲۲}

جبرئیل برای پیامبر این راز را آشکار کرد. این سخن جبرئیل با پیامبر بود: «ای محمد! دختر تو را در دنیا فاطمه می‌خوانند زیرا او و شیعیان او

از آتش جهنم آزاد شده‌اند. دختر تو را در آسمان‌ها منصوره می‌خوانند

زیرا مؤمنان در روز قیامت به یاری او، شادمان خواهند شد».^{۲۳}

* . در زبان عربی، گاهی اسم مفعول به معنای اسم فاعل می‌آید.

چرا ما تو را این قدر دوست داریم؟

چه کسی می‌تواند به معرفت تو دست پیدا کند و مقام والای تو را بشناسد؟ خدا تو را از نور عظمت خود آفرید، آیا مردم می‌توانند عظمت نور خدا را درک کنند؟

همان‌طور که مردم از شناخت شب قدر دور مانده‌اند، از شناخت حقیقت تو نیز محروم گشته‌اند، تو حقیقت شب قدر می‌باشی، هر کس تو را شناخت به حقیقت شب قدر، آگاهی پیدا کرد.^{۲۴}

از این پس هر وقت سوره قدر را می‌خوانم به یاد تو می‌افتم: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ...﴾.

بانوی من! چگونه قطره‌ای از فضائل تو را بنویسم؟ تو فاطمه‌ای، زهرایی، حانیه‌ای، منصوره‌ای!

* * *

تو فاطمه‌ای! تو و دوستانت از آتش جهنم جدا شده‌اید. دشمنان تو هم از دوستی تو جدا گشته‌اند، هر کسی نمی‌تواند تو را دوست بدارد، هر دلی شایستگی عشق تو را ندارد، خدا به هر کسی اجازه نمی‌دهد تا عشق تو در دلش جای گیرد، عشق تو، گوهر ارزشمندی است که به هر کس نمی‌دهند.

تو زهرایی، زیرا وقتی تو در محراب عبادت می‌ایستادی، نوری از محراب تو به آسمان می‌تابید و فرشتگان از دیدن آن، متعجب می‌شدند. تو به راستی مهتاب زمین هستی، نوری که در دل تاریکی‌ها می‌درخشی و دوستانت را به حق و حقیقت راهنمایی می‌کنی.

تو حانیه‌ای! هیچ کس به مهربانی تو نیست، روز قیامت که همه، دوستان خود را فراموش می‌کنند و حتی مادر از فرزند خود فرار می‌کند، تو به یاد دوستان خود هستی، کنار پل صراط می‌ایستی و به سوی بهشت نمی‌روی، تو از خدا می‌خواهی تا دوستانت همراه تو وارد بهشت بشوند.

تو منصوره‌ای! در روز قیامت شیعیان خود را یاری می‌کنی و آنان را تنها نمی‌گذاری و از آنان دستگیری می‌کنی. روز قیامت روز شادی دوستان توست، چه شکوهی دارد آن روز!
روزی که تو دوستانت را صدا بزنی و آنان همراه تو به سوی بهشت بروند.

* * *

چرا ما تو را این قدر دوست داریم؟ زیرا پیامبر هم تو را خیلی دوست داشت، این سخن پیامبر دربارهٔ توست: «فاطمه از من است و من از فاطمه‌ام... فاطمه پارهٔ تن من است».^{۲۵}

هر بار که تو به دیدار او می‌رفتی، او در مقابل تو، تمام‌قد می‌ایستاد و دست تو را می‌بوسید و به تو چنین می‌گفت: «پدر به فدای تو باد!».^{۲۶}

هر وقت پیامبر دلش برای بهشت تنگ می‌شد، تو را می‌بوسید. به راستی چه رازی در میان بود؟

جواب این سؤال را در شب معراج می‌توان یافت! شبی که پدر تو، مهمان خدا بود...

وقت آن است که از آن شب باشکوه سخن بگویم، حکایتی از شب معراج...

* * *

آن شب پیامبر از آسمان‌ها عبور کرد و به بهشت رسید، او در بهشت، مهمان لطف خدا بود. بوی خوشی به مشامش رسید، بویی که تمام بهشت را فرا گرفته بود. او رو به جبرئیل کرد و گفت: این عطر خوش چیست؟

جبرئیل گفت: این یک بوی سیب است، سیصد هزار سال پیش، خدای متعال، سیبی آفرید. ای محمد! سیصد هزار سال است که این سؤال ما بی‌جواب مانده است، ما دوست داریم بدانیم خدا این سیب را برای چه

آفریده است؟

سخن جبرئیل به پایان رسید، دسته‌ای از فرشتگان نزد پیامبر آمدند، آنان همراه خود همان سیب را آورده بودند. صدایی به گوش رسید: «ای محمد! خدا به تو سلام می‌رساند و این سیب را برای تو فرستاده است.»^{۲۷}

آری! خدا سیصد هزار سال قبل، هدیه‌ای برای آن شب، آماده کرده بود. به راستی هدف خدا از آفرینش آن سیب خوشبو چه بود؟ پیامبر آن سیب را خورد و سپس از آسمان‌ها به زمین آمد. بعد از مدتی، خدا تو را به او عنایت کرد، خلقت تو از آن سیب بهشتی بود. عایشه (همسر پیامبر) بارها دید که پدر، تو را می‌بوسد، او زبان اعتراض گشود و گفت:

— ای پیامبر! فاطمه دیگر بزرگ شده است، چرا او را این قدر می‌بوسی؟
— فاطمه من از آن میوه بهشتی خلق شده است، من هرگاه دلم برای بهشت تنگ می‌شود فاطمه‌ام را می‌بویم و می‌بوسم.^{۲۸}

* * *

ای فاطمه!

ای بهشت پیامبر! سلام من برای همیشه بر تو باد! کسی که با عشق تو آشنا شد و فاطمی گشت، چرا شکرگزار خدا نباشد که برتر از بهشت را خدا به او داده است؟

بانوی من! سخن از مهر و دوستی تو به پایان نمی‌رسد، خدا عشق تو را در قلب ما قرار داد، این عشق، نعمت بزرگی است و خدا را به خاطر این نعمت شکر می‌کنیم، هرچند که حق شکر آن را نمی‌توانیم ادا کنیم، این باور ماست که از محبتان تو هستیم.

همه آنچه که پدر تو و وصی او برای ما بیان کرده‌اند، قبول داریم و آن را راست شمرده و به آن ایمان آورده‌ایم.

ما قرآن و همه دستوره‌های دین را که پدر بزرگوار تو از طرف خدا آورده است، قبول داریم و آن را راست می‌پنداریم، به اصول دین و فروع دین باور داریم، روز قیامت را حق می‌شماریم، خدا را عادل می‌دانیم... ما نماز می‌خوانیم و روزه می‌گیریم، به حج می‌رویم، همه واجبات را به جا می‌آوریم. حجاب و عفاف را مراعات می‌کنیم، می‌دانیم این امور،

سختی‌هایی دارد، با جان و دل این سختی‌ها را تحمل می‌کنیم...
 ما به شوهر تو حضرت علی علیه السلام به عنوان جانشین پیامبر ایمان داریم، او
 را وصی پیامبر می‌دانیم و به ولایت او باور داریم.

ما از کسانی هستیم که غدیر را هرگز از یاد نمی‌بریم، ما پیام مهم غدیر را
 در خاطر داریم. ما از ولایت علی علیه السلام و یازده فرزند تو دم می‌زنیم. ما
 فرزندان غدیر هستیم.

پیامبر به اذن خدا، حق قانون‌گذاری داشت که از این حق به عنوان
 «تشریح» یاد می‌شود. سخنی که پیامبر بیان می‌کرد، جزء دین بود، او برای
 مردم چگونگی نماز، روزه و حج و... را بیان می‌نمود و پیروی از سخنان
 او بر همه واجب بود.

آری، همانگونه که پیامبر حق تشریح داشت، امامان معصوم نیز این حق
 را دارند، پیروی از سخن آنان بر همه واجب است، زیرا سخن آنان از هر
 خطایی به دور است و خدا به آنان مقام عصمت را عطا کرده است.

* * *

چه شکوهی دارد غدیر!

روزی که پیامبر از سفر حج باز می‌گشت، وقتی به سرزمین غدیر رسید،
 جبرئیل بر او نازل شد و آیه ۶۷ سوره مائده را برای او خواند: ﴿يَا أَيُّهَا
 الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...﴾: «ای پیامبر! آنچه را بر تو نازل
 کرده‌ایم، برای مردم بیان کن...».

اینجا بود که او همه مردم را جمع نمود، تعداد آنان به بیش از صد هزار

نفر می‌رسید، او برای مردم چنین گفت: «ای مردم! من قرآن و عترت خود را به عنوان دو یادگار ارزشمند در میان شما باقی می‌گذارم».^{۲۹}
 سپس او علی علیه السلام را به نزد خود فرا خواند و تا آنجا که می‌توانست دست علی علیه السلام را بالا آورد و با صدای بلند گفت: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ؛ هر کس من مولای او هستم این علی، مولای اوست».

سپس پیامبر چنین دعا کرد: «خدایا! هر کس علی را دوست دارد تو او را دوست بدار و یاری کن، و هر کس با علی دشمنی کند با او دشمن باش و او را ذلیل کن».^{۳۰}

بعد از آن پیامبر سخن خویش را این‌گونه ادامه داد: «ای مردم! بدانید که عترت و خاندان هر پیامبری از نسل خود او بوده است، اما عترت و خاندان من از نسل علی می‌باشد. من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او، امامان شما هستند و آخرین آن‌ها، مهدی است. مهدی همان کسی است که یاری‌کننده دین خدا می‌باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده‌اند».^{۳۱}

این‌گونه پیامبر در آن روز از مهدی علیه السلام سخن گفت، همان که امام دوازدهم است و اکنون در پس پرده غیبت به سر می‌برد، او سرانجام ظهور می‌کند و جهان را پر از عدل و داد می‌کند.

آری، مسیر امامت از غدیر آغاز شد، در هر زمانی، یکی از امامان معصوم، عهده‌دار مقام امامت بودند، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام... تا مهدی علیه السلام.

امروز حجت خدا، مهدی علیه السلام است و عشق به او، عشق به همه خوبی‌ها است.

امامت، چیزی بالاتر از یک حکومت ظاهری است، امامت، مقامی آسمانی است که خدا آن را به هر کس که بخواهد عنایت می‌کند. خدا انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کند، او برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه دارد.

او دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گردانید و به آنان مقام عصمت داد و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهاد و از مردم خواست تا از آنان پیروی کنند.

مؤمن واقعی کسی است که هم به پیامبر ایمان دارد و هم به امامت. امامت و ولایت، عهدی آسمانی است، پیروی از امامت، شرط اساسی سعادت و رستگاری است. اگر کسی در این دنیا، عمر طولانی کند و سالیان سال، عبادت خدا را به جا آورد و نماز بخواند و روزه بگیرد و به اندازه کوه بزرگی، صدقه بدهد و هزار حج هم به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه به قتل برسد، با این همه اگر ولایت امام‌زمان خود را انکار کند، هرگز وارد بهشت نخواهد شد.^{۳۲}

این سخن پیامبر است: «هر کس بمیرد و امام‌زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است».^{۳۳}

بانوی من! ما به همه آنچه که پدر تو و وصی او برای ما بیان کرده‌اند،

ایمان داریم، ما به مهدویت باور داریم، یقین داریم که سرانجام روزی فرزند تو مهدی علیه السلام می آید و از دشمنان شما، انتقام می گیرد، امروز روزگار غیبت است، ما امام زمان خود را نمی بینیم اما به او باور داریم و در انتظار او هستیم.

ما به سخنان پیامبر ایمان داریم، شنیده ایم که روزی از روزها، پیامبر رو به یارانش کرد و گفت: «کاش می توانستم برادرانم را ببینم». همه به فکر فرو رفتند که منظور پیامبر از این سخن چیست، یکی گفت: «ای پیامبر! دعا کردید که خدا توفیق دیدار برادرانتان را به شما عنایت کند، آیا ما که به تو ایمان آوردیم و تو را یاری کردیم برادران تو نیستیم؟».

پیامبر نگاهی به او کرد و گفت: «شما یاران من هستید، ولی برادران من کسان دیگری هستند، آنهایی که در آخر الزمان می آیند و به من ایمان می آورند در حالی که مرا ندیده اند. ایمان آنان از ایمان همه مردم بهتر است، زیرا آنان به سیاهی روی کاغذ ایمان آورده اند، آنان من و امام زمان خویش را (به چشم سر) ندیده اند، اما قلب های آنان از نور ایمان روشن است.»^{۳۴}

بانوی من! آن روز پیامبر از روزگار ما سخن گفت، روزگاری که فرزندان مهدی علیه السلام از دیده ها پنهان می گردد و فتنه ها یکی پس از دیگری بر ما هجوم می آورند.

* * *

بانوی من! شنیده ام که وقتی پیامبر در بستر بیماری قرار گرفت، تو به دیدار او شتافتی، بیماری پیامبر، لحظه به لحظه شدیدتر می شد، وقتی تو

کنار پدر قرار گرفتی، نگاهی به چهره زرد او نمودی و اشکت جاری شد.
پیامبر نگاهی به تو نمود و فرمود:

– دخترم! چرا گریه می‌کنی؟

– چرا گریه نکنم حال آن که تو را در این حالت می‌بینم؟ ما بعد از تو چه خواهیم کرد؟

– دخترم! صبر داشته باش و به خدا توکل کن... بدان، مهدی از فرزندان تو می‌باشد؛ همان کسی که عیسی پشت سر او نماز می‌خواند.^{۳۵}

اینجا بود که لبخند بر چهره تو نشست و دیگر از اندوه در چهره تو چیزی نماند، آری، یاد مهدی علیه السلام دل تو را شاد نمود. سرانجام مهدی تو می‌آید و عیسی علیه السلام هم از آسمان به زمین بازمی‌گردد و پشت سر او نماز می‌خواند و چه شکوهی خواهد داشت روز ظهور مهدی تو!

* * *

بانوی من! تو خود می‌دانی که در این روزگار غربت، غم‌ها با دل من چه می‌کنند، حرف‌ها در سینه دارم که مجال گفتنش نیست... از تو آموختم که یاد مهدی علیه السلام غم از دل می‌زداید پس، از مهدی تو یاد می‌کنم و با او این‌گونه نجوا می‌کنم:

آقای من! مولای من!

کاش می‌دانستم که تو در کجا هستی! بر من سخت است که بتوانم همه مردم را ببینم اما از دیدار تو محروم باشم! صدای همه را بشنوم و صدای تو را نشنوم!

چشمان من برای تو گریان است، بر من سخت است ببینم که دیگران تو

را از یاد برده‌اند.

آیا کسی هست که مرا در گریه یاری کند؟

جانمان فدای تو که از ما هرگز جدا نیستی!

مولای من! تا به کی در انتظار ظهور تو سرگردان باشم؟ من چگونه با تو

راز دل خویش بگویم؟

من از تو دم می‌زنم ولی می‌بینم که مردم تو را از یاد برده‌اند، این برای

من بسیار سخت است.

ای فرزند پیامبر!

آیا راهی هست که من تو را ببینم؟ تو خود می‌دانی که بی‌تاب تو

گشته‌ام؟

چه زمانی خواهی آمد تا تو را ببینم؟ کی خواهی آمد تا مثل همه یاران

در رکاب تو حاضر شوم و تو را در برپایی عدالت یاری کنم؟^{۳۶}

* * *

خدایا! روزگاری است که امام من از دیده‌ها پنهان شده است، از تو

می‌خواهم کمکم کنی تا دست از دین و آیین خود برندارم. من به تو پناه

می‌برم از این که طولانی شدن روزگار غیبت، باعث شک و تردید من

بشود. من به تو پناه می‌برم.

خدایا!

از تو می‌خواهم که توفیق دهی تا همیشه به یاد امام خود باشم و او را

فراموش نکنم. توفیقم بده برای ظهور او دعا کنم! مرا در زمره یاران او

قرار ده! ایمان مرا به امام زمان خویش، زیاد و زیادتر بگردان و مار از یاد

او غافل مگردان!^{۳۷}

خدایا! می دانم که امام من، منتظر فرمان توست تا به او دستور دهی و او ظهور کند. تو خود بهتر می دانی که چه هنگام، باید اجازه ظهور امام مرا بدهی، پس به من صبری عنایت کن تا در امر ظهور، عجله نکنم. خدایا! مرا در این امر ظهور، بردبار قرار بده تا نه تعجیل آن را بخواهم و نه تأخیر آن را!

خدایا! به تو پناه می برم از این که به حکمت تو اعتراض کنم و بگویم: «چرا امام زمان ظهور نمی کند؟». من از تو می خواهم که مرا تسلیم حکمت خودت قرار دهی!
آمین! یا رَبَّ الْعَالَمِينَ.^{۳۸}

* * *

در اینجا، قسمت دوم زیارت نامه را تکرار می کنم:

وَزَعَمْنَا أَنَّا لَكَ أَوْلِيَاءُ وَمُصَدِّقُونَ، وَصَابِرُونَ لِكُلِّ مَا أَتَانَا بِهِ أَبُوكَ
وَأَتَانَا بِهِ وَصِيُّهُ

ما بر این باوریم که از محبتان تو هستیم و ولایت تو را پذیرفته ایم
و از آنچه پدر تو و جانشین او برای ما آورده اند اطاعت می کنیم و بر
آن، شکیبیا می باشیم.

این زیارت را امام جواد علیه السلام به ما یاد داده است، شیعیان این زیارت را می خوانند. من در این زیارت، خواسته خود را به صورت جمع بیان می کنم و این گونه با تو سخن می گویم: «ما بر این باوریم که از محبتان تو هستیم و ولایت تو را پذیرفته ایم...». در این زیارت نمی گویم: «من بر این

باور هستم که محبّ تو هستم...».

در همهٔ جملات این زیارت، واژهٔ «ما» به جای واژهٔ «من» ذکر شده است. چه رازی در میان است؟

تو همچون مادری مهربان برای شیعیان هستی، وقتی من زیارت تو را می‌خوانم، باید به یاد دیگران هم باشم، باید نسبت به دوستان تو احساس مهربانی کنم.

هر چقدر به تو نزدیک‌تر می‌شوم، مهربانی من به دوستان تو زیادتر می‌شود، این یک قانون است: «فرزندان یک مادر نسبت به هم احساس پیوستگی دارند»، من هم با نزدیک شدن به تو، این احساس را نسبت به شیعیان پیدا می‌کنم.

من مرزها را می‌شکنم، نمی‌گویم این ایرانی است یا عراقی، سیاه است یا سفید، کوچک است یا بزرگ، فقیر است یا ثروتمند... هر آقا یا خانمی که تو را دوست دارد، برادر دینی یا خواهر دینی من است.

تو نقطهٔ اتّحاد شیعیان جهان می‌باشی و من به نمایندگی از همهٔ شیعیانت به تو سلام می‌دهم و تو را این‌گونه زیارت می‌کنم. من تنها به پیشگاه تو نیامده‌ام، من یک کاروان دل با خود آورده‌ام...

* * *

در ادامه به شرح قسمت سوم زیارت‌نامه می‌پردازم...

فصل سوم

فَاِنَّا نَسْأَلُكَ اِنْ كُنَّا صَدَقْنَاكَ

اِلَّا اَلْحَقَّتِنَا بِتَصَدِّقِنَا بِهِمَا

لِنُبَشِّرَ اَنْفُسَنَا بِاَنَّا قَدْ طَهَّرْنَا بِوِلَايَتِكَ

ای فاطمه! خدا محبت تو را در قلب ما قرار داد و ما را با مقام والای تو آشنا کرد، هرچقدر خدا را به خاطر این نعمتش شکر کنیم، باز هم کم است. محبت تو چیزی است که در دنیا و آخرت به کار ما می آید، می دانیم وقتی تو را دوست داشته باشیم، خدا هم ما را دوست دارد، زیرا قلبی که عشق تو در آن جای گرفته است، جلوه گاه لطف خداست.

ای فاطمه! از تو فقط یک خواهش و تمنا داریم، به حال ما نگاه کن، ببین اگر ولایت تو را پذیرفته ایم، ما را به پیامبر و جانشین او ملحق کن تا به خود مزده دهیم که به سبب ولایت و دوستی تو پاک شده ایم.

* * *

در این جمله دقت بیشتری می کنم، آرزوی من این بود که به پیامبر ﷺ و حضرت علی ﷺ ملحق شوم، من باید ولایت فاطمه ﷺ را بپذیرم و به مقام

والای او ایمان بیاورم، باید او را تصدیق کنم. اگر من ادعا می‌کنم که ولایت او را پذیرفته‌ام باید به راه و مکتب او ایمان داشته باشم، باید او را اسوه و الگوی خود بدانم، در این صورت است که می‌توانم امید داشته باشم از شفاعت او بهره‌مند می‌شوم.

اگر زندگی من با زندگی فاطمه علیها السلام، مناسبتی نداشته باشد، اگر رفتار و کردار من، رنگ و بوی آن حضرت را نداشته باشد، شاید دیگر این شرط شفاعت را مراعات نکرده‌ام!

* * *

بانوی من! من چقدر با راه و رسم تو آشنا هستم؟ باید بیشتر مطالعه کنم...

امام حسن علیه السلام فرزند توست، او درباره عبادت تو چنین می‌گوید: «در روی زمین هیچ‌کس به اندازه مادرم عبادت نمی‌کرد، او آن قدر به نماز می‌ایستاد که پاهای او ورم می‌کرد».^{۳۹}

معلوم است که این عبادت نه از ترس جهنم بود و نه از شوق بهشت. این عبادت از روی عشق بود، تو خدا را شایسته پرستش یافته بودی و برای همین این‌گونه به نماز می‌ایستادی.

بهره تو از این دنیا، عبادت و قرب به خدا بود، شیعیان واقعی تو هم این‌گونه‌اند، آنان وقتی دل شب به راز و نیاز با خدا می‌پردازند لذتی را تجربه می‌کنند که هرگز با لذت دنیاطلبان قابل مقایسه نیست، زیرا لذت روح بسی شیرین‌تر از لذت جسم است، روح مؤمن در مناجات با خدا به

ملکوت پر می‌کشد و آرامش را در آغوش می‌کشد.
افسوس که من بیشتر به فکر نان و آب و جسم خویش هستم و از روح
و جانم غافل شده‌ام...

* * *

شب جمعه بود و تو در محراب به نماز ایستاده بودی، از سر شب تا
وقت سحر برای مؤمنان دعا می‌کردی، نام آنان را می‌بردی و از خدا برای
آنان رحمت و بخشش طلب کردی، ولی برای خود هیچ نخواستی.
فرزندت امام حسن علیه السلام کنار تو بود و صدای تو را می‌شنید.
صدای اذان صبح به گوش رسید، دیگر وقت نماز صبح شده بود،
فرزندت حسن علیه السلام به تو رو کرد و گفت: «مادر! چرا برای خودت دعایی
نکردی؟ تو همواره دیگران را دعا کردی!».
تو در جواب چنین گفتی: «پسرم! ابتدا برای همسایگان باید دعا کرد و
سپس برای خود». ^{۴۰}

بانوی من! تو با این سخن درس بزرگی به شیعیان دادی، به خدا قسم
که چقدر جامعه امروز ما نیازمند این نگاه توست. زندگی امروزه چقدر ما
را با همسایگانمان بیگانه کرده است، ما اصلاً آنان را نمی‌شناسیم، چگونه
می‌توانیم در نماز شب، نام آنان را ببریم! ما چقدر از سبک زندگی تو
فاصله گرفته‌ایم! اگر شبی توفیق یارم شوم و به نماز بایستم، بیشتر به فکر
خودم هستم، خوبی‌ها را برای خودم می‌خواهم...
خودت از خدا بخواه تا مرا یاری کند و زندگی من، شبیه زندگی تو

باشد...

* * *

در اینجا سه ماجرا از زندگی تو را ذکر می‌کنم که ارتباط بیشتری با خواهران دارد:

* ماجرای اول

یک روز پیامبر رو به یاران خود کرد و گفت: آیا شما می‌دانید چه زمانی یک زن به خدا نزدیک‌تر است؟

هیچ‌کس نتوانست جواب این سوال را بدهد. این ماجرا به گوش تو رسید، تو رو به علی علیه السلام نمودی و گفتی: «ای علی! نزد پیامبر برو و به او بگو که وقتی زن در خانه‌اش است به خدا نزدیک‌تر از هر جای دیگری است.»

علی علیه السلام به سوی مسجد حرکت کرد و پاسخ را برای پیامبر بیان کرد و به او خبر داد که این پاسخ از توست. اینجا بود که پیامبر فرمود: «سخن دخترم فاطمه، درست است، به راستی که فاطمه، پاره تن من است.»^{۴۱}

* ماجرای دوم

پیامبر این سؤال را از مسلمانان پرسید: «چه چیزی برای زنان نیکوتر و بهتر از همه چیز است؟». هر کسی پاسخی داد، پیامبر جواب آنان را نپسندید. خبر به تو رسید و سؤال پیامبر را چنین پاسخ گفتی: «بهترین چیز برای زنان این است که مردان نامحرم را نبینند و نامحرمان نیز آنان را ننگرند». وقتی که پاسخ تو را برای پیامبر بیان کردند، او از شنیدن این پاسخ به وجد آمد و گفت: «به راستی که فاطمه پاره تن من است.»

* ماجرای سوم

وقتی تو با علی علیه السلام ازدواج کردی و به خانه او رفتی، پیامبر به دیدن تو آمد، او کارهای بیرون خانه را به علی علیه السلام و کارهای داخل خانه را به تو سپرد.

آن روز تو بسیار خوشحال شدی، این سخن توست که تاریخ، آن را ثبت کرده است: «فقط خدا می داند که من چقدر خوشحال شدم که پیامبر کارهای داخل خانه را به من سپرد و مرا از انجام کارهایی که مربوط به مردان است، معاف داشت».^{۴۲}

بانوی من! این سه ماجرا از زندگی تو بود که تاریخ آن را نگاشته است، اکنون می خواهم چنین بگویم:

تو از کار در خانه به اوج شادمانی رسیدی و هرگز دوست نداشتی کنار نامحرمان کار کنی، پس چرا بعضی از زنان جامعه ما این قدر اشتیاق به کار بیرون از خانه دارند؟

تو گفتی که وقتی زن در خانه اش باشد، بیش از همه جا به خدا نزدیک است، تو گفتی که بهترین چیز برای زن این است که مردان نامحرم او را نبینند و او نیز نامحرمان را نبیند، پس چرا گروهی از زنان، این قدر شوق دارند که بیرون از خانه بروند و دیده شوند؟

آنان خیال می کنند پیرو تو می باشند ولی برای بیشتر دیده شدن، مسابقه می گذارند، این چه خیال باطلی است که آنان دارند! آنان به کجا می روند؟ شاید به جایی برسند، اما به خدا و فطرت خویش نمی رسند، زنانی را دیده ام که به ثروت و شهرت رسیده اند ولی حسرت یک لحظه مادر

بودن، آنان را افسرده کرده است.

نمی‌گوییم زن فقط در گوشه‌خانه باشد، بلکه می‌گوییم حضور زن با عشوه‌گری و دلبری همراه نباشد. یک زن بهتر از هر کس می‌تواند تشخیص بدهد که با رفتارش، نگاه و دل مردی نامحرم را به سوی خود جذب می‌کند یا نه.

سخن من به معنای مخالفت با شغل‌های ضروری زنان نیست، جامعه نیاز به پزشک زن و پرستار زن و معلم زن و... دارد. سخن من، یک هشدار است و سست شدن کانون خانواده را فریاد می‌زند!

حجاب و عفاف فقط به حفظ ظاهر نیست، ممکن است زنی در اوج حجاب ظاهری باشد، اما با رفتار و گفتارش، دل‌های مردان نامحرم را به سوی خود بکشانند و دلربایی کند، چنین زنی هرگز شیعه واقعی تو نیست!

* * *

غرب با کشاندن زن در اجتماع و محیط کار، نه تنها جامعه خود را به فساد کشاند و شغلی برای بانوان ایجاد نکرد، بلکه مهم‌ترین و مقدس‌ترین شغل زنان را از آنان گرفت، شغل اصلی زنان، تربیت انسان است که از تربیت نهال بالاتر است، تربیت انسان مهم‌تر از هر کار دیگری است.

ما راهی را پیمودیم که غرب رفته بود و از آن، پشیمان بود، ما صدای پشیمانی غرب را نشنیدیم... امروز آمار طلاق در جامعه ما بیداد می‌کند، امروزه در بعضی از استان‌های ایران، یک‌سوم ازدواج‌ها به طلاق

می‌رسد! ۴۳

از وقتی که ادعای پیروی حضرت فاطمه علیها السلام را نمودیم، ولی کمتر از روش و منش آن حضرت سخن گفتیم، جامعه ما دچار آسیب‌های جدی شد.

از وقتی که کار زنان خانه‌دار را کم‌ارزش جلوه دادیم، دختران ما به سمت شغل‌های غیرضروری رو آوردند، سن ازدواج بالا رفت و آمار طلاق سال به سال زیاد و زیادتر شد و بنیان خانواده رو به سستی گرایید و...

افسوس که جامعه شیعه، مجذوب اشتباه غرب شد و کم‌کم زنان از اساسی‌ترین کارها و باارزش‌ترین عمل‌ها که حفظ کیان خانواده و تربیت انسان بود، دور شدند.

وقتی در جامعه‌ای، مادران به کار بیرون از خانه، ایمان دارند و به آن عشق می‌ورزند، دیگر آن جامعه نمی‌تواند نسلی پویا تربیت کند. بقای جامعه به بقای خانواده است، خانواده سالم هم در گرو زنانی است که با عشقی آسمانی، وظیفه مادری را به خوبی ادا می‌کنند.

فقط آن زنی پیرو واقعی حضرت فاطمه علیها السلام است که حفظ کانون خانواده را اساسی‌ترین وظیفه خود بداند و دلش مشتاق خانواده باشد و به خانواده اصالت دهد.

بانوی من! من چقدر با راه و رسم تو آشنا هستم؟ باید سبک زندگی تو را بیشتر فرا گیرم، اگر بخواهم از شفاعت تو بهره‌مند شوم باید راه تو را بیمایم.

سلمان فارسی به خانه تو آمد، دید که تو با دست، آسیاب دستی را می‌چرخانی تا آرد تهیه کنی و نان بپزی. از دستگیره آسیاب، خون جاری شده بود، این خون دست تو بود... تو آسیاب را می‌چرخاندی و چنین می‌گفتی: «آنچه نزد خداست بهتر است و بقای بیشتری دارد».

تو با این جمله، دنیا را به حقارت کشانده بودی! سلمان این منظره را دید و به فکر فرو رفت. او اهل ایران بود و دختران پادشاهان ایران را دیده بود که در چه ناز و نعمتی زندگی می‌کنند. تو دختر پیامبر بودی و این‌گونه دنیا را به حقارت کشانده بودی!^{۴۴}

تو این‌گونه به من هشدار می‌دهی که از عشق به دنیا پرهیز کنم، دلبستگی به دنیا، بزرگ‌ترین دشمن سعادت من است، من باید بدانم که دنیا به هیچ کس وفا نمی‌کند.

دنیا همانند آب شور دریاست، هر چه قدر انسان از آن بنوشد، تشنه‌تر می‌شود. خوشا به حال کسی که به گنج قناعت دست یافت و در دنیا به فکر آخرت خویش بود!

اکنون من به حال خود نظر می‌کنم، آیا من پیرو تو هستم؟ وقتی دل من از عشق به دنیا پر شده است، وقتی در مسابقه دنیاطلبی شرکت کرده‌ام و همواره تلاش می‌کنم تا ثروت بیشتر برای خود جمع کنم، وقتی دنیا همه چیز من شده است.

من از راه و روش تو فاصله گرفته‌ام. بهره‌گیری از نعمت‌های حلال دنیا، بد نیست، اما دل بستن به آن بد است، زهد این است که وقتی من ثروتی را از دست می‌دهم غمناک نشوم و وقتی ثروتی را به دست می‌آورم به آن دلبسته نگردم.^{۴۵}

* * *

تو مرا به دقت کردن در آیه ۶۴ سوره عنکبوت فرا می‌خوانی، آنجا که قرآن می‌گوید: ﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ...﴾: «زندگی دنیا، فقط بازیچه‌ای فریبنده است».

قرآن با این سخن، بر سرم فریاد می‌زند که اگر مال و ثروت دنیا، بُت من شوند، ضرر کرده‌ام، زیرا به یک زندگی پست، دل خوش کرده‌ام! یک

زندگی که در آن فقط عشق به دنیا باشد، زندگی پست و حقیری است.
من کی بیدار خواهم شد؟

وقتی که مرگ به سراغم آید، آن روز من باید همه ثروت و دارایی خود را بگذارم و از این دنیا بروم، آن وقت می فهمم که حقیقت دنیا، چیزی جز بازی نبوده است و زندگی واقعی فقط در آخرت است، زندگی آخرت، هرگز تمام شدنی نیست! ابدی است.

دنیا چیزی جز بازیچه‌ای فریبنده نیست، مردمی جمع می شوند و به پندارهایی دل می بندند، آنان همه سرمایه‌های وجودی خویش را صرف آن پندارها می کنند و پس از مدتی، همه می میرند و زیر خاک پنهان می شوند و همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود!

خوشا به حال کسی که از این دنیا، برای خود توشه ایمن و عمل صالح برگیرد، این توشه هرگز نابود نمی شود، این گنجی است پربها که زندگی جاوید در بهشت را برای او به ارمغان می آورد.

بانوی من! کسی که پیرو توست، دنیا در چشمش کوچک است، از دنیا بهره می گیرد اما دل او از عشق به دنیا خالی است.

وقتی در دل من، دنیا بزرگ شد و شیفته دنیا شدم، دیگر به دنیا قانع می شوم و همه کارهایی که انجام می دهم رنگ دنیا را به خود می گیرد، زیرا بزرگ‌ترین همت و آرزوی من، رسیدن به دنیا می شود، کارهای من برای رسیدن به دنیا و به خاطر آن است، آن وقت است که نماز خواندن من هم دنیایی می شود.

عشق دنیا با من چنین می‌کند که اگر دعا هم می‌کنم و به در خانه خدا هم می‌روم، دنیا را می‌خواهم، دلبستگی به دنیا چنان مرا شیفته می‌کند که خدا را هم برای دنیای بیشتر می‌خواهم.

ولی اگر محبت دنیا از دلم بیرون رفت و من ارزش خود را دانستم، آن وقت دیگر زندگی من عوض می‌شود و همه کارهای من رنگ خدایی می‌گیرد.

* * *

بانوی من! وقتی که پیامبر از دنیا رفت، همه مردم باید از علی علیه السلام پیروی می‌کردند زیرا اطاعت از امام بر همه واجب است. ولی مردم آن روزگار امام‌زمان خود را تنها گذاشتند و غربت او را رقم زدند. آن وقت بود که تو با تمام توان به میدان آمدی و از امام خویش دفاع کردی.

تو در این راه با چه سختی‌ها و مصیبت‌هایی روبرو شدی، دشمنان به خانه‌ات هجوم آوردند و خانه‌ات را آتش زدند، اما باز هم تو دست از آرمان خویش برنداشتی. تا آنجا که جان داشتی از امام خویش حمایت کردی. تو به شیعیانیت درس بزرگی دادی.

ما پیام تو را از یاد نمی‌بریم، ما امام‌زمان خویش را فراموش نمی‌کنیم، این میراثی است که از تو به ما رسیده است، ما میراث مادر خویش را پاس می‌داریم. همه ما برای شنیدن صدای آقای خویش بی‌قرار شده‌ایم و چشم به راه آمدنش هستیم.

بانوی من! به نام زیبای تو سوگند یاد می‌کنیم تا جان در تن داریم با

صلابتی هر چه بیشتر، سرود مهر امام زمان خویش را زمزمه کنیم، تا رمق
در بدن داریم، محبت او را بر دل‌های مردمان، پیوند بزیم.
تا نفس در سینه داریم، عاشقانه از ظهورش دم می‌زنیم و یاران
استوارش را یار راه می‌شویم و سرود جان‌بخش برپایی دولتش را فریاد
می‌زنیم.
به نام زیباییت قسم که با دستانی در هم فشرده و گام‌هایی همراه شده، در
راه مهدی تو قدم برمی‌داریم!

ای فاطمه! این درخواست ما از توست که ما را به پیامبر و جانشین او
مُلحق کنی تا به خود مژده دهیم که به سبب ولایت و دوستی تو، پاک
شده‌ایم. این تمنای ما از توست.

خدا به تو مقامی داده است که حلقه وصل بین شیعیان و نبوت و امامت
هستی!

تو از شیعیان دستگیری می‌کنی و آنان را به سرچشمه نبوت و امامت
می‌رسانی. فرشتگان تو را در آسمان «حانیه» و «منصوره» نامیده‌اند. تو
هم دلسوز شیعیان هستی و هم یاری‌کننده آنان.

خدا تو را نسبت به شیعیان مهربان‌تر از همه قرار داده است، شیعیان به
یاری و مدد تو مراحل کمال را طی می‌کنند. مقام نبوت و امامت آن‌قدر
بالا است که افرادی همانند من نمی‌توانند به آن وصل شوند.

من نیاز به یاری تو دارم، خدا تو را در اوج مهربانی و دلسوزی آفریده است، اگر من واقعاً پیرو تو باشم، تو دست مرا می‌گیری و مرا به پیامبر و امام وصل می‌کنی.

* * *

این یک قانون است: عاشق نمی‌تواند دوری یار خویش را تحمل کند، او تلاش می‌کند هرطور هست به وصال دلبر برسد و آنگاه با نگاهی قلب خویش را آرام کند.

آن مرد نیز عاشق شده بود، حکایت او شنیدنی است: او در شهر مدینه زندگی می‌کرد و مشغول کسب و کار بود تا بتواند لقمه‌نانی برای زن و بچه‌اش تهیه کند. او محبت عجیبی به پیامبر داشت و برای همین، گاهی از خود بی‌خود می‌شد و دیگر دستش به کار نمی‌رفت. او کار و کسب خویش را رها می‌کرد و به سوی مسجد پیامبر می‌رفت و خدمت آن حضرت می‌رسید.

وقتی نگاهش به پیامبر می‌افتاد، دلش آرام می‌گرفت، او هیچ‌گاه از دیدن پیامبر، سیر نمی‌شد، وقتی دلش قرار می‌گرفت به محل کار خویش برمی‌گشت، اما باز دلش تنگ می‌شد. دلش، هوای یار را می‌کرد. او نمی‌دانست چه کند؟! کار و کسب را رها می‌کرد و دوباره به سوی مسجد می‌شتافت ...

یک روز او با خود فکر کرد: «اکنون در مدینه زندگی می‌کنم و فاصله من

تا مسجد پیامبر زیاد نیست، با این حال، طاقت دوری پیامبر را ندارم، پس روز قیامت من چه خواهم کرد؟! معلوم نیست که من در کجا باشم؟ شاید جایگاه من به دلیل گناهانم، در دوزخ باشد و شاید هم خدا به من رحم کند و گناهانم را ببخشد و در بهشت جایم دهد، ولی من کجا و پیامبر کجا؟ یارم در بالاترین مقام و جایگاه بهشتی منزل خواهد نمود، اگر دلم برای او تنگ شود و بخواهم او را ببینم چه باید کنم؟».

او مدّت‌ها این غصّه را به دل داشت... سرانجام یک روز تصمیم گرفت تا این حال خویش را برای پیامبر بازگو کند.

به مسجد رفت، یاران پیامبر، گرداگرد ایشان حلقه زده بودند، سلام کرد و جواب شنید، او مقداری صبر کرد، سپس از فرصت استفاده کرد و با پیامبر این چنین گفت: «ای رسول خدا! روز قیامت وقتی شما در بالاترین جایگاه قرار بگیری، من چگونه دوری شما را تحمل کنم؟».

پیامبر با شنیدن این سخن به فکر فرو رفت و جوابی نداد. بعد از مدّتی، جبرئیل آیه ۶۹ سوره نساء را برای پیامبر نازل کرد: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾: «کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند، در روز قیامت، همنشین پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران خواهد بود و آنان دوستان بسیار خوبی هستند».

بعد از لحظاتی، پیامبر آن مرد را صدا زد و این آیه را برایش خواند و به

او بشارت داد. آن مرد فهمید که در روز قیامت در کنار پیامبر خواهد بود.^{۴۶}

در این آیه دقت می‌کنم، خدا بندگان خوب خود را به همنشینی با چهار گروه زیر وعده داده است:

گروه اول: پیامبران

کسانی که خدا آنان را برای هدایت انسان‌ها فرستاد که گل سرسبد پیامبران، حضرت محمد ﷺ است.

گروه دوم: صدیقان

کسانی که سراسر وجودشان راستی و درستی است، آنان با عمل و کردار، راستگویی خویش را به اثبات می‌رسانند.

گروه سوم: شهدا

کسانی که در راه دین خدا جان خود را فدا کردند و از هستی خود، گذشتند.

گروه چهارم: نیکوکاران

بندگان خوب خدا که به قرآن و سخن پیامبر عمل کردند، آنان بعد از پیامبر ولایت علی علیه السلام و امامان معصوم را پذیرفتند، منظور از نیکوکاران، شیعیان علی علیه السلام می‌باشند.^{۴۷}

بانوی من! تو و پدر تو و دوازده امام و پیامبران، همگی از مقربان درگاه خدا می‌باشید. من از تو می‌خواهم که مرا به پیامبر و حضرت علی علیه السلام ملحق کنی!

این حدیث امام صادق علیه السلام است که فرمود: «شیعه ما اگر تقوا پیشه کند و از گناه دوری کند با ما و در درجه ما می‌باشد».^{۴۸}
این وعده شماست و وعده شما حق است، کسی که واقعاً شیعه شما باشد، چنین جایگاهی دارد.

* * *

آیا من شایستگی این مقام را دارم؟ آیا من شیعه واقعی شما هستم؟ جایی که حضرت ابراهیم علیه السلام آرزو دارد شیعه شما باشد، من چگونه جرأت کرده‌ام چنین آرزویی بنمایم؟
این زیارت‌نامه را امام جواد علیه السلام به من یاد داده است. می‌دانم سراپا عیب و نقص هستم، من خودم می‌دانم شایسته این مقام نیستم، برای همین از تو می‌خواهم مرا یاری کنی، دستم را بگیری و به اذن خدا این شایستگی را به من بدهی تا در روز قیامت کنار شما باشم!

* * *

سخن از ابراهیم علیه السلام به میان آمد، در آیه ۸۳ سوره صافات چنین می‌خوانم: ﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ﴾.
قبل از این آیه، قرآن از حضرت نوح علیه السلام سخن می‌گوید، این آیه

می‌گوید: ابراهیم علیه السلام یکی از پیروان نوح علیه السلام بود که در راه او قدم برداشت و برای یکتاپرستی تلاش کرد.

این معنایی است که از ظاهر این آیه به دست می‌آید. ولی این آیه معنای دیگری هم دارد که از آن به «بطن قرآن» یاد می‌کنیم. «بطن قرآن» معنایی است که از نظرها پنهان است.

جابر جعفی یکی از یاران امام صادق علیه السلام بود، روزی او به دیدار امام آمد و این آیه را خواند و از آن حضرت خواست تا آن را تفسیر کند.

امام صادق علیه السلام در جواب به او چنین فرمود: روزی خدا پرده‌ها را از جلوی چشم ابراهیم علیه السلام کنار زد و او به آسمان نگاه کرد و عرش خدا را دید.

ابراهیم علیه السلام در عرش خدا چهارده نور را دید، پس چنین گفت: «بارخدا یا! این نورها چیست؟».

خدا به او چنین وحی کرد: «این نور محمد و آل محمد است». خدا نام محمد و علی و فاطمه علیها السلام (و یازده امامی که از نسل آنان هستند) را برای ابراهیم علیه السلام بیان کرد. ابراهیم علیه السلام آن روز فهمید که راز این چهارده نور چیست.

بعد از آن، ابراهیم علیه السلام نورهایی را دید که در اطراف این چهارده نور قرار دارند. ابراهیم علیه السلام سؤال کرد:

— بارخدا یا! این نورهایی که در اطراف آن چهارده نور هستند، چیست؟

— این‌ها، نور شیعیان علی علیه السلام می‌باشند.

— بارخدایا! مرا هم از شیعیان علی علیه السلام قرار بده!

این دعای ابراهیم علیه السلام بود و خدا دعای او را مستجاب کرد.^{۴۹}

سخن امام صادق علیه السلام در اینجا به پایان رسید، جابر جعفی یک‌بار دیگر این آیه را خواند: «ابراهیم یکی از شیعیان و پیروان او بود». جابر جعفی فهمید که معنای آیه طبق سخن امام صادق علیه السلام چنین می‌شود: «ابراهیم علیه السلام یکی از شیعیان و پیروان علی علیه السلام بود».

بانوی من! اکنون می‌فهمم که شیعه شما بودن، مقامی بزرگی دارد که ابراهیم علیه السلام هم از خدا می‌خواهد که شیعه شما باشد، من از تو می‌خواهم که مرا در زمره شیعیان خود قرار بدهی!

* * *

شیعه واقعی شما چه جایگاهی دارد؟

یک روز پیامبر رو به حضرت علی علیه السلام نمود و به او چنین فرمود:
ای علی! شیعیان تو در سه جا خوشحال خواهند بود: در لحظه جان دادن، در قبر و در روز قیامت. وقتی که عزرائیل برای گرفتن جانشان بیاید، آنها مرا زیارت خواهند کرد، وقتی پیکرشان در قبر گذاشته شود و فرشتگان برای سؤال و جواب آنان بیایند، تو به کمک آنها خواهی رفت، وقتی در روز قیامت از هر گروهی بخواهند همراه امام خود باشند، شیعیان تو در کنار تو جمع خواهند شد.

ای علی! روز قیامت تو در کنار حوض کوثر می ایستی و هر کس را بخواهی سیراب می کنی و دشمنان خویش را از آب کوثر دور می سازی! ای علی! بهشت مشتاق تو و شیعیان تو می باشد و فرشتگان همواره برای آمرزش گناهان شیعیان تو دعا می کنند. پرونده اعمال شیعیان تو هر روز جمعه به دست من می رسد و به کردار نیک آنها دلشاد می شوم و برای گناهان آنها طلب بخشش می کنم.^{۵۰}
سخن پیامبر در اینجا به پایان می رسد.

* * *

شیعه شما چه جایگاهی دارد؟

أَصْبَغَ يَكِي از یاران حضرت علی علیه السلام بود، او یک روز آیه ۸۹ سوره نمل را خواند: آنجا که قرآن می گوید: ﴿وَهُمْ مِّنْ فَرْعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ﴾: «و آنان از ترس روز قیامت در امان هستند».

أَصْبَغَ با خود گفت: این آیه درباره چه کسانی سخن می گوید؟ او پاسخی برای این سؤال نداشت، برای همین به سوی مسجد کوفه حرکت کرد تا این سؤال را از حضرت علی علیه السلام بپرسد. وقتی نزد امام رسید سلام کرد و سؤال خود را پرسید.

امام به او فرمود: ای اصبغ! سؤال خوبی پرسیدی! کسی تا به حال تفسیر این آیه را از من نپرسیده است. ای اصبغ! وقتی این آیه نازل شد، من همین سؤال را از پیامبر پرسیدم. پیامبر رو به من کرد و گفت: ای علی!

همین سؤال را من از جبرئیل پرسیدم و او به من چنین پاسخ داد: «ای محمد! روز قیامت که بر پا شود، خدا شیعیان علی را همراه تو و همراه خاندانت محشور می‌کند و آنان را از ترس روز قیامت ایمن می‌سازد».^{۵۱} در روز قیامت، ترس و اضطراب برای کسی که کنار پیامبر و امام مهربان خویش است، معنایی ندارد! آری، چنین کسی در کمال آرامش خواهد بود و روز قیامت برای او، روز شادابی و نشاط خواهد بود.

در روز قیامت خدا پرچمی را به دست حضرت علی علیه السلام می‌دهد که نام آن «لِوَاءُ الْحَمْدِ: پرچم ستایش» است. هر کس که دور این پرچم قرار گیرد، می‌تواند به سلامت از پل صراط عبور کند. در آن روز شیعیان، دور آن پرچم جمع می‌شوند و به سلامت از پل صراط عبور می‌کنند.^{۵۲} هنگامی که شیعیان می‌خواهند از روی پل صراط عبور کنند، یکی از فرشتگان صدا می‌زند: «ای آتش جهنم! خاموش شو!» آنگاه به اذن خدا، شعله آتش فروکش می‌کند.^{۵۳}

یکی از یاران امام صادق علیه السلام از آن حضرت سؤال کرد که جان دادن شیعیان چگونه خواهد بود. امام در پاسخ به او گفت:

وقتی لحظه مرگ شیعه ما فرا می‌رسد، عزرائیل نزد او می‌آید و به او چنین می‌گوید: «ای مؤمن! چشم خود را باز کن! این پیامبر است که به کنار تو آمده است، نگاه کن! علی، فاطمه، حسن، حسین و دیگر امامان علیهم‌السلام به دیدن تو آمده‌اند».

پس مؤمن چشم خود را باز می‌کند و می‌بیند که چهارده معصوم علیهم‌السلام در کنار اویند. آن‌گاه صدایی به گوش او می‌رسد. فرشته‌ای از جانب خدا این پیام را بیان می‌کند: «ای بنده من! به سوی خدای خود باز گرد تا با بندگان خوب من همراه باشی و وارد بهشت من گردی».

این‌گونه است که شیعه شما، مرگ را در کام خود شیرین می‌یابد و عاشق مرگ می‌شود.^{۵۴}

بانوی من! اکنون که دانستم که در لحظه جان‌دادن شیعیان، تو به دیدن آنها می‌آیی، از تو می‌خواهم مرا در زمره محبان واقعی خود قرار دهی، خوشا به حال کسی که فاطمی باشد!

اگر لطف کنی مرا به این آرزویم برسانی، مرگ برای من از هر چیز لذت‌بخش‌تر خواهد بود، لحظه مرگ، اشک شوق وصال بر چشم من خواهد نشست، شما می‌دانید که من یک عمر به عشق شما زندگی کردم و شوق دیدارتان را داشته‌ام.

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم
بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
آری، زندگی فقط با محبت و عشق تو دلنشین می‌شود و مرگ و
جان دادن هم با حضور تو از غسل شیرین‌تر!
بانوی من! شنیده‌ام روز قیامت، فرشته‌ای صدا می‌زند: «ای مردمان!
چشم‌های خود را فرو گیرید که فاطمه علیها السلام می‌خواهد به سوی بهشت
برود».

تو به سوی بهشت حرکت می‌کنی، ولی نزدیک پل صراط می‌ایستی و از
خدا می‌خواهی که به تو اجازه دهد تا دوستانت را از آتش جهنم آزاد
گردانی. تو هرگز دوستان خود را تنها رها نمی‌کنی و آنان را از یاد
نمی‌بری.

و خدا در پاسخ تو چنین می‌گوید: «ای فاطمه! امروز روز توست! هر
کس را که می‌خواهی شفاعت کن و با خود به سوی بهشت ببر!».^{۵۵}
چه شکوهی دارد آن روز! همه ما منتظر آن روز باشکوه هستیم...

ای فاطمه! ای بانوی کرامت! آرزوی ما این است که ما را به پیامبر و حضرت علی علیه السلام ملحق کنی، اگر ما به این آرزو برسیم به خود مژده می دهیم که به سبب ولایت تو پاک شده ایم. به راستی که ولایت و دوستی شما خاندان، همانند کیمیا است و می تواند مس وجود را طلا کند.

من گناهان زیادی دارم و به خاطر این گناهان از عذاب می ترسم، اما اگر شما مرا شفاعت کنید و به من نظری کنید، خدا گناه مرا می بخشد. شما برگزیدگان خدا هستید و او شفاعت شما را می پذیرد. شفاعت شما می تواند وجود مرا پاک کند و مرا به اوج سعادت و رستگاری برساند. با ولایت شما می توانم مراحل کمال را یکی پس از دیگری طی کنم. آنان که در جستجوی کمال هستند باید به سوی شما رو کنند، شما

خاندان پاک و طهارت هستید، آیه تطهیر درباره شما نازل شده است. به حکم آن آیه، شما خودتان پاک هستید، برای همین شما می‌توانید دیگران را از گناهان و عیب‌ها پاک گردانید.

مناسب است که از آیه تطهیر سخن بگوییم:

* * *

بانوی من! روزی از روزها تو به سوی خانه پیامبر رفتی، ظرف غذایی را در دست داشتی، تو غذایی را برای پدر آماده کرده بودی.^{۵۶}

وقتی به در خانه پدر رسیدی، در زدی، اُمّ سلمه در را باز کرد، او همسر پیامبر بود، او به تو خوش آمد گفت. تو نزد پدر رفتی، سلام کردی، پیامبر به احترام تو از جا برخاست و جواب سلام تو را داد و از تو سراغ علی و حسن و حسین علیهم‌السلام را گرفت. تو به سوی خانه بازگشتی و آنان را خبر کردی تا نزد پیامبر بیایند.^{۵۷}

لحظاتی گذشت، همه شما در کنار پیامبر بودید، پیامبر اُمّ سلمه را صدا زد و به او گفت: می‌خواهم لحظاتی با عزیزان خود تنها باشم، لطفاً کسی را به خانه راه نده!

پیامبر عبای خود را برداشت و آن را بر روی شما انداخت و سپس دست خود را رو به آسمان گرفت و گفت: «خدایا! علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم‌السلام خاندان من هستند، از تو می‌خواهم همه پلیدی‌ها را از آنان دور کنی و آنان را پاک گردانی.»^{۵۸}

دستان پیامبر هنوز به سمت آسمان بود که جبرئیل نازل شد و آیه ۳۳

سوره احزاب را نازل کرد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾: «خدا اراده کرده است که خاندان پیامبر را از
هر پلیدی پاک نماید و آنان را پاکیزه گرداند».

لبخند بر چهره پیامبر نشست، او بسیار خوشحال بود و خدا را شکر کرد
که دعای او را مستجاب نمود.^{۵۹}

بانوی من! هر کس که به شما نزدیک شود از این پاکی بهره می برد، اگر
گناه دارد به برکت شما گناهانش بخشیده می شود، سپس در مراحل کمال
گام برمی دارد و وجودش از زشتی ها و نقص ها پاک می گردد.
زندگی واقعی در سایه ولایت و دوستی شما معنا پیدا می کند، زندگی با
ولایت شما، زندگی با پاکی است.

به راستی، زندگی واقعی چیست؟ آیا زندگی، همان زنده بودن است؟ آیا
خوردن و آشامیدن و بهره بردن از لذت های حیوانی، معنای زندگانی
است؟

زنده بودن، یک حرکت افقی است، از گهواره تا گور، اما زندگی یک
حرکت عمودی است، از زمین تا اوج آسمانها!

خدا انسان را آفرید و خوب می داند چه آفریده است، او در انسان حس
کمال گرایی را قرار داده است، زنده بودن هیچ گاه، انسان را سیر نمی کند،
انسانی که فقط زنده است، همواره به دنبال چیزی می گردد، گمشده
انسان همان زندگی است!

خدا به همه فرشتگان دستور داد تا بر آدم علیه السلام سجده کنند و انسان را گل سرسبد جهان قرار داد، این ارزش انسانی است که زندگی را یافته است. خدا در آیه ۲۴ سوره انفال همه را این‌گونه به زندگی فرامی‌خواند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ...﴾: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، وقتی من و پیامبر، شما را به سوی چیزی فرامی‌خوانیم که به شما زندگی می‌بخشد، ما را اجابت کنید».

یکی از یاران امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت رفت و از او درباره تفسیر این آیه پرسید، او می‌خواست بداند خدا و پیامبر، مردم را به چه چیزی دعوت کرده‌اند. امام صادق علیه السلام در پاسخ به او چنین گفت: «این آیه، درباره ولایت علی علیه السلام نازل شده است».^{۶۰}

جواب امام صادق علیه السلام کوتاه بود و پرمعنا! آری، خدا و پیامبر مردم را به ولایت علی علیه السلام دعوت می‌کنند، این ولایت علی علیه السلام است که به آنان زندگی می‌بخشد.

بانوی من! ولایت شما آبِ پاکِ پاک‌کننده است، آبی که جان‌ها را شستشو می‌دهد و وجود مرا به طهارت می‌کشانند. هر وقت که من شما را یاد می‌کنم و در دل خود، شیرینی محبت شما را احساس می‌کنم به سوی پاکی رفته‌ام، یاد شما یعنی پاک شدن!

نزدیک شدن به شما یعنی ارزش پیدا کردن!

من هرگز ماجرای «حُرّ» را از یاد نمی‌برم، صبح عاشورا او در قعر

تاریکی‌ها و سیاهی‌ها بود، او همان کسی بود که راه را بر امام حسین علیه السلام بست.

او در یک لحظه تصمیم گرفت توبه کند و به یاری امام‌زمان خویش بشتابد، او با تصمیمی استوار، افسار اسب خود را در دست گرفت و آرام‌آرام به سمت فرات رفت، همه خیال می‌کردند که او می‌خواهد اسب خود را سیراب کند. او فرماندهٔ چهار هزار سرباز بود که همه در مقابل او تعظیم می‌کردند.

او آن‌قدر رفت که از سپاه کوفه دور شد. سپس سریع بر روی اسب نشست و به سوی اردوگاه امام پیش تاخت. وقتی نزدیک شد، شمشیر خود را به زمین انداخت و آرام‌آرام به سوی امام رفت و گفت: «سلام ای پسر رسول خدا! جانم فدای تو باد! من همان کسی هستم که راه را بر تو بستم. آیا خدا توبهٔ مرا قبول می‌کند؟». امام در پاسخ به او گفت: «سلام بر تو! آری، خداوند توبه‌پذیر و مهربان است».^{۶۱}

آری، هر کس همانند حُرّ به ولایت شما ایمان آورد، سعادت‌مند می‌شود، ولایت شما، همهٔ سیاهی‌ها و تاریکی‌ها را در یک لحظه شستشو می‌کند و وجود انسان را پاک کرده و به او، مقامی بس بزرگ می‌دهد، این اثر ولایت شماست.

به راستی چگونه شد که حُرّ این سعادت را پیدا کرد؟ بر این باورم که او به خاطر احترامی که از نام تو گرفت، این چنین سعادت‌مند شد. وقتی او راه را بر امام حسین علیه السلام بست، امام به او رو کرد و گفت: «مادرت

به عزایت بنشینند. از ما چه می‌خواهی؟». او در پاسخ گفت: «اگر فرزند فاطمه نبودی، جوابت را می‌دادم، اما چه کنم که مادر تو دختر پیامبر است. من نمی‌توانم نام مادر تو را جز به خوبی ببرم».^{۶۲}

* * *

دور شدن از شما یعنی غفلت از آبِ حیات. هر چقدر من از شما دور شوم و شما را از یاد ببرم، دچار سیاهی‌ها می‌شوم و روح من آلوده می‌گردد، یاد شما و ولایت شما تنها راه نجات و پاکی من است. خدا ولایت شما را باعث پاکیزگی اخلاق و پاکی روح بندگان خود قرار داده است. شیعیان واقعی به خاطر ولایت شما، قلب‌هایی پاک و اخلاق و کردار زیبا دارند، آنان به خوبی‌ها و مقام والای شما ایمان دارند و محبت شما را با هیچ چیز دیگری عوض نمی‌کنند.^{۶۳}

* * *

اکنون از خدا می‌خواهم که مرا بر راه شما پابرجا بدارد، از او می‌خواهم تا زنده هستم و نفس می‌کشم، تا جان دارم بر ولایت و دین شما ثابت قدم بمانم و هرگز در من لغزش و انحرافی پیش نیاید. از خدا می‌خواهم که توفیق اطاعت از شما را به من عنایت کند و در روز قیامت شفاعت شما را نصیبم گرداند.

بار خدایا! مرا از بهترین شیعیان و پیروان واقعی این خاندان قرار بده! به من کمک کن تا سخنان و کلام آنان را نشر بدهم و راه آنان را بروم و در روز قیامت هم مرا با آنان محشور نما! آن روزی که هر گروهی را با امام و

رهبر خودشان محشور می‌کنی، مرا با این خاندان محشور نما! ۶۴

در اینجا، قسمت سوم زیارت‌نامه را تکرار می‌کنم:

فَاِنَّا نَسْأَلُكَ اِنْ كُنَّا صَادِقًا كِ اِلَّا الْحَقِّتَنَا بِتَضَدِّيقِنَا بِهِمَا لِنُبَشِّرَ اَنْفُسَنَا
بِاَنَّا قَدْ طَهَّرْنَا بِوِلَايَتِكَ.

پس اگر ما ولایت تو را پذیرفته‌ایم، از تو می‌خواهیم به خاطر
پذیرش ولایتت، ما را به پیامبر و جانشین او ملحق کنی تا به خود
مژده دهیم که به سبب ولایت تو پاک شده‌ایم.

بانوی من! تو در حق من لطف فراوان کردی و به اذن خدا چنین
خواستی که این کوچک‌ترین محبّ تو برایت بنویسد، کاش یک نفر
می‌گفت من چگونه از تو تشکر کنم!

پایان.

مناسب می بینم که در اینجا به چهار نکته مهم اشاره کنم:

* نکته اول

شیخ طوسی سند این زیارت نامه را در تهذیب الاحکام جلد ۶ صفحه ۱۰ این گونه ذکر می کند: «عن مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ وَهْبَانَ الْبَصْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ السَّيْرَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ الْوَلِيدِ بْنِ الْعَبَّاسِ الْمَنْصُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَيْسَى بْنِ مُحَمَّدٍ الْعُرَيْضِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ...».

لازم به ذکر است که منظور از ابو جعفر در اینجا، امام جواد علیه السلام می باشد. دو نفر اول سند از بزرگان و ثقات می باشند:

۱ - محمد بن أحمد بن داود قمی

نجاشی درباره او چنین می گوید: «أبو الحسن شيخ هذه الطائفة و عالمها و شيخ القميين في وقته و فقيهم»: رجال النجاشی ص ۳۸۴، (همچنین

مراجعه کنید: خلاصة الاقوال ص ۲۶۷، نقد الرجال ج ۴ ص ۱۱۸، جامع الرواة ج ۲ ص ۶۱، معجم رجال الحديث ج ۱۵ ص ۳۴۵.

۲ - محمد بن وهبان بن محمد بصری

نجاشی درباره او چنین می‌گوید: «ساکن البصرة ثقة من أصحابنا واضح الرواية قليل التخليط»: رجال النجاشی ص ۳۹۶. (همچنین مراجعه کنید: رجال ابن داود ص ۱۸۵، نقد الرجال ج ۴ ص ۳۴۲، معجم رجال الحديث ج ۹ ص ۲۶۸).

وقتی دو نفر آخر سند را بررسی می‌کنیم، درباره آنان، هیچ مدح و ذمی در کتب رجالی نمی‌یابیم، به همین جهت مرحوم محمد تقی مجلسی (مشهور به مجلسی اول) در کتاب روضة المتقين ج ۵ ص ۳۴۳ از سند این زیارت‌نامه به عنوان «حدیث قوی» یاد می‌کند. عبارت او چنین است: «روی الشيخ الطوسي في القوي...». منظور او از «الشيخ» در اینجا، شیخ طوسی می‌باشد که در کتاب تهذیب الاحکام این حدیث را نقل کرده است.

حدیث قوی به حدیثی می‌گویند که روایان آن شیعه و از امامیه باشند، اما هیچ مدح و ذمی درباره آن‌ها ذکر نشده باشد. (مراجعه کنید: المهذب البارع ج ۱ ص ۶۶، مدارک الاحکام ج ۸ ص ۴۷۹، ذکری الشيعة ج ۱ ص ۴۸).

* نکته دوم

در قسمت سوم زیارت نامه این جمله آمده است: «إِلَّا الْحَقَّتِنَا بِتَّصَدِيقِنَا لَهْمَا لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا...».

در اینجا دو نکته وجود دارد:

در یک نسخه از کتاب تهذیب الاحکام (همچنین در کتاب الوافی للفیض الکاشانی ج ۱۴ ص ۱۳۷۰ و الحدائق الناضرة ج ۱۷ ص ۴۲۸ به نقل از تهذیب الاحکام) بین کلمه «لَهْمَا» و «لِنُبَشِّرَ» این کلمه اضافه شده است: «بِالْبُشْرَى».

بر این اساس قسمت سوم زیارت نامه چنین می شود: «إِلَّا الْحَقَّتِنَا بِتَّصَدِيقِنَا لَهْمَا بِالْبُشْرَى لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا...».

ولی در مصباح المتعجد ص ۷۱۱ کلمه «بالبشری» ذکر نشده است، همچنین در نسخه های زیر از کتاب تهذیب الاحکام این کلمه ذکر نشده است:

- الف - نسخه صاحب کتاب جواهر الکلام ج ۲۰ ص ۸۶.
- ب - نسخه شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۳۴۷.
- ج - نسخه مجلسی اوّل در کتاب لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۵۱۰.
- د - نسخه مجلسی اوّل در روضة المتقین ج ۵ ص ۳۴۳.
- ه - نسخه مجلسی دوم در بحار الانوار ج ۹۷ ص ۱۹۴.

ما نسخه‌های پنج‌گانه تهذیب و نسخه مصباح المتعجل را بر نسخه دیگر برتری می‌دهیم.

* نکته سوم

در قسمت سوم زیارت‌نامه چنین می‌خوانیم: «إِلَّا الْحَقَّتِنَا بِتَّصَدِيقِنَا بِهِمَا».

در بیشتر نسخه‌ها به جای «بِهِمَا» واژه «لَهُمَا» ذکر شده است، ما نسخه «بِهِمَا» را ترجیح دادیم.

اکنون درباره دو نسخه سخن می‌گوییم:

□ نسخه انتخاب شده

مرحوم علامه حلی در کتاب تذکرة الفقهاء ج ۱ ص ۴۰۳ وقتی این زیارت‌نامه را به نقل از کتاب تهذیب الاحکام ذکر می‌کند «بِهِمَا» را می‌آورد. در واقع علامه حلی نسخه‌ای از کتاب تهذیب الاحکام داشته است که در آن «بِهِمَا» ذکر شده بوده است.

به هر حال، سیاق متن زیارت‌نامه با این نسخه تناسب بهتری دارد و ما در ترجمه چنین گفتیم: «از تو می‌خواهیم به خاطر پذیرش ولایت، ما را به پیامبر و جانشین او ملحق کنی».

در واقع «بِهِمَا» متعلق به «الْحَقَّتِنَا» می‌باشد.

به هر حال ما این نسخه را انتخاب کردیم و زیارت را بر اساس آن شرح

دادیم زیرا آن را صحیح می‌دانیم.

□ نسخه مفاتیح الجنان

در کتاب مفاتیح الجنان واژه «لَهُمَا» به جای «بِهِمَا» ذکر شده است و عبارت چنین است: «إِلَّا الْحَقَّتِنَا بِتَصَدِيقِنَا لَهُمَا». «لَهُمَا» متعلق به «بتصدیقنا» می‌باشد. یعنی ما پیامبر و علی علیه السلام را تصدیق کردیم. لازم به ذکر است که بیشتر نسخه‌های تهذیب هم به این صورت می‌باشد. اگر نسخه مفاتیح الجنان را قبول کنیم، ناچار هستیم که بگوییم متعلق «الْحَقَّتِنَا» محذوف است.

در این که متعلق محذوف «الْحَقَّتِنَا» چه کلمه‌ای باشد، چند احتمال وجود دارد:

الف. بک (یعنی ای فاطمه! ما را به خودت ملحق کن).

ب. بهما (یعنی ای فاطمه! ما را به پیامبر و علی علیه السلام ملحق کن).

ج. بکم (یعنی ای فاطمه! ما را به خودتان ملحق کن).

این سه احتمال را مرحوم مجلسی در کتاب ملاذ الأخبار ج ۹ ص ۲۵ ذکر کرده‌اند.

د. بشیعتک (یعنی ما را به شیعیان واقعی خودتان ملحق کن). این گزینه را مرحوم مجلسی اول در کتاب لوامع صاحبقرانی ج ۸ ص ۵۱۰ ذکر کرده‌اند.

* نکته چهارم *

مرحوم شیخ مفید در کتاب المزار ص ۱۷۸ این زیارت را این گونه نقل کرده است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مُنْتَحَنَةً امْتَحَنَكَ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ
لِمَا امْتَحَنَكَ بِهِ صَابِرَةً وَ نَحْنُ لَكَ أَوْلِيَاءُ وَ مُصَدِّقُونَ وَ لِكُلِّ مَا أَتَى بِهِ أَبُوكَ
وَ أَتَى بِهِ وَصِيئُهُ عليه السلام مُسَلِّمُونَ وَ نَحْنُ نَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ إِذْ كُنَّا مُصَدِّقِينَ لَهُمْ أَنْ تُلْحِقَنَا
بِتَصَدِّيقِنَا لَهُمْ بِالذَّرَجِ الْعُلْيَا لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّهَا قَدْ طَهَّرْنَا بِوَلَايَتِهِمْ عليهم السلام.

* * *

خدا را سپاس می گویم که توفیق اتمام این کتاب را به من ارزانی داشت،
از او می خواهم این کار ناچیز را بپذیرد و آن را برای خودش خالص
گرداند تا به رضای او دست یابم و این تلاش را ذخیره رستگاری روز
رستخیز و مایه تقرب به محمد و خاندان پاکش علیهم السلام سازد. والحمد لله رب
العالمین.

* * *

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۰۵۶۹ ۴۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳ ۲۶۱ ۹۴ ۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

پی نوشتها

۱. حضور مجلس عالم، أفضل من حضور ألف جنازة، ومن عبادة ألف مريض، ومن قيام ألف ليلة، ومن صيام ألف يوم: بحار الأنوار ج ۱ ص ۲۰۴، ج ۷۹ ص ۱۷۰.
۲. قال رسول الله: خلق نور فاطمة قبل أن تخلق الارض والسما فقل بعض الناس يا نبي الله فليست هي انسيئة فقال فاطمة حوراء انسيئة قال يا نبي الله و كيف هي حوراء انسيئة قال خلقها الله عز وجل من نوره قبل أن يخلق آدم...: معاني الأخبار ص ۳۹۶.
۳. اخرج من ظهر آدم ذريته... فخرجوا كالذر...: الكافي ج ۲ ص ۷، التوحيد ص ۳۳۰، علل الشرايع ج ۲ ص ۵۲۵، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۵۰، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۹، ج ۵ ص ۲۴۵. دقت كنيد: اين حديث از امام باقر عليه السلام است و با سند معتبر در كتابي معتبر همچون كتاب كافي نقل شده است: سند آن اين است: الكليني عن علي بن ابراهيم عن ابنة عن ابن ابي عمير عن عمر بن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام، براي همين مي توان به اين حديث اعتماد نمود و مجالي براي اعتراض به آن وجود ندارد. اين كه گفته مي شود اين حديث معتبر نيست، وجهي ندارد، زيرا حديثي كه در كتاب معتبر و سند معتبر نقل شده باشد، مورد قبول علماي شيعة مي باشد. احاديث زيادي درباره عالم دز در كتب شيعة وارد شده است.
۴. والذي نفس عمر بيده، تخرجن أو لأحرقنّها على من فيها، فقبل له: يا أبا حفص، إن فيها فاطمة! قال: وإن! الغدير ج ۵ ص ۳۷۲، الإمامة والسياسة ج ۱ ص ۱۹.
۵. لمّا ولّي أبو بكر ولّي عمر القضاء، وولّي أبو عبيدة المال: كنز العمال ج ۵ ص ۶۴۰، وراجع فتح الباري ج ۱۲ ص ۱۰۸، فيض القدير ج ۲ ص ۱۲۶.
۶. بصائر الدرجات ص ۹۷، قرب الإسناد ص ۵۷، الكافي ج ۱ ص ۲۹۴، التوحيد ص ۲۱۲، الخصال ص ۲۱۱، كمال الدين ص ۲۷۶، معاني الأخبار ص ۶۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۲۲۹، تحف العقول ص ۴۵۹، تهذيب الأحكام ج ۳ ص ۱۴۴، كتاب الغيبة للنعماني ص ۷۵، الإرشاد ج ۱ ص ۳۵۱، كنز الفوائد ص ۲۳۲، الإقبال بالأعمال ج ۱ ص ۵۰۶، مسند أحمد ج ۱ ص ۸۴، سنن ابن ماجة ج ۱ ص ۴۵، سنن الترمذي ج ۵ ص ۲۹۷، المستدرك للحاكم ج ۳ ص ۱۱۰، مجمع الزوائد ج ۷ ص ۱۷، تحفة الأحوذى ج ۳ ص ۱۳۷، مسند أبي يعلى ج ۱۱ ص ۳۰۷، المعجم الأوسط ج ۱ ص ۱۱۲، المعجم الكبير ج ۳ ص ۱۷۹.
۷. لمّا حضرت رسول الله الوفاة، دعا الأنصار وقال: يا معشر الأنصار، قد حان الفراق، وقد دعيت وأنا مجيب الداعي، وقد جا ورتم فأحستم الجوار،

- ونصرتم فأحسنتم النصرة، وواسيتم في الأموال، ووسعتم في المسلمين... واحفظوني معاشر الأنصار في أهل بيتي...: بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٧٦.
٨. فحضر عمر الباب برجله فكسره، وكان من سعف، ثم دخلوا فأخرجوا علياً (ع) ملبياً...: تفسير العياشي ج ٢ ص ٦٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٢٧؛ عصر عمر فاطمة خلف الباب، ونبت مسمار الباب في صدرها، وسقطت مريضة حتى ماتت: مؤتمر علماء بغداد ص ١٨١.
٩. صفقة عمر على خدّها حتى أبرى قرطها تحت خمارها فانتثر...: الهداية الكبرى ص ٤٠٧؛ وهي تجهز بالكاء تقول: يا أبناء يا رسول الله! ابتك فاطمة تضرب...؟: الهداية الكبرى ص ٤٠٧؛ وقالت: يا أبناء يا رسول الله! هكذا كان يفعل بحبيبتك وابتك...؟: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٢٩٤.
١٠. فوثب علي (ع) فأخذ بتلابيه ثم نثره فصرعه، ووجأ أنفه وريقته، وهمّ بقتله، فذكر قول رسول الله وما أوصاه به، فقال: والذي كرم محمدًا بالنبوة يا بن صهاك، لولا كتاب من الله سبق وعهد عهده إليّ رسول الله...: كتاب سليم بن قيس ص ٥٨٦.
١١. فتناول بعضهم سيوفهم فكأثروه وضبطوه، فألقوا في عنقه حبالاً كتاب سليم بن قيس ص ١٥١، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٠؛ فسبقوه إليه، فتناول بعض سيوفهم، فكثروا عليه فضبطوه، وألقوا في عنقه حبالاً أسود...: الاحتجاج ص ١٠٩، ملبياً بثوبه يجزّونه إلى المسجد...: بيت الأحران ص ١١٧؛ وحالت فاطمة بين زوجها وبينهم عند باب البيت، فضربها قنفذ بالسوط على عضدها، فبقي أثره من ذلك مثل الدموع من ضرب قنفذ...: الاحتجاج ص ١٠٩، وراجع بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٨٣.
١٢. فأرسل إليه الثالثة رجلاً يقال له قنفذ، فقامت فاطمة بنت رسول الله تحول بينه وبين علي، فضربها: تفسير العياشي ج ٢ ص ٣٠٧، بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٣١؛ وكان سبب وفاتها أنّ قنفذاً مولياً عمر لكزها بنعل السيف بأمره: دلالات الإمامة ص ١٣٤، ذخائر العقبى ص ١٦٠، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ١٧٠؛ وضرب عمر لها بسوط أبي بكر على عضدها، حتى صار كالدملج الأسود، وأبينها من ذلك...: ٤٠، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٩؛ هل تدري لم كف عن قنفذ ولم يغرمه شيئاً...؟ لأنه هو الذي ضرب فاطمة بالسوط حين جاءت لتحول بينه وبينهم...: بحار الأنوار ج ٣٠ ص ٣٠٢؛ ورفع عمر السيف وهو في غمده، فوجأ به جنبها المبارك، ورفع السوط فضرب به ضرعها، فصاحت: يا أبناء...: روح المعاني ج ٣ ص ١٢٤.
١٣. قال الذهبي في ترجمة ابن أبي دارم: وقال محمد بن حماد الحافظ: كان مستقيم الأمر عامّة دهره، ثم في آخر أيامه كان أكثر ما يقرأ عليه المثالب، حضرته ورجل يقرأ عليه أنّ عمر رفس فاطمة حتى أسقطت محسناً: سير أعلام النبلاء ج ١٥ ص ٥٨٨، وراجع ميزان الاعتدال ج ١ ص ١٣٩، لسان الميزان ج ١ ص ٣٦٨؛ إنّ عمر ضرب بطن فاطمة يوم البيعة حتى ألقت الجنين من بطنها...: الملل والنحل ج ١ ص ٥٧؛ وتطرح ما في بطنها من الضرب وتموت من ذلك الضرب...: كامل الزيارات ص ٥٤٨؛ خلّد في نارك من ضرب جنبها حتى ألقت ولدها...: الأمالي للصدوق ص ١٧٦، المحتضر ص ١٩٧.
١٤. والحسن والحسين قائمان، فلمّا سمعا مقالة عمر بكيا، فضمّهما إلى صدره فقال: لا تبكيا، فوالله ما يقدران على قتل أبيكما...: نفس المصدرين السابقين.
١٥. فقام عمر فقال لأبي بكر...: ما يجلسك فوق المنبر وهذا جالس محارب لا يقوم فيبايعك، أو تأمر به فنضرب عنقه: كتاب سليم بن قيس ص ١٠٧، بحار لأنوار ج ٢٨ ص ٢٧٦.
١٦. عن سلمان الفارسي: أنّه لمّا استخرج أمير المؤمنين (ع) من منزله، خرجت فاطمة حتى انتهت إلى القبر، فقالت: خلّوا عن ابن عمّي فولذي بعث محمداً بالحقّ لئن لم تخلّوا عنه لأنشرّ شعري ولأضعنّ قميص رسول الله على رأسي ولأصرخنّ إلى الله...: بحار الأنوار ج ٢٨ ص ٢٥٦، و ج ٤٣ ص ٤٧.
١٧. لو كان الحسن شخصاً لكان فاطمة: شرح احقاق الحق للمرعي النجفي ج ٤ ص ٥٠٢.
١٨. عن الصادق (ع) قال: قال رسول الله: أنّما سمّيت ابنتي فاطمة لأنّ الله فطمها وفظم من أحبّها من النّار: الأمالي للطوسي ص ٢٩٤.

١٩. اسمائها: فاطمة البتول... ويقال لها في السماء التورية السُماوية الحانية: مناقب آل أبي طالب لابن شهر آشوب ج ٣ ص ٣٥٧.
٢٠. إن أسية بنت مزاحم ومريم بنت عمران وخديجة يمشين أمام فاطمة كالحجاب لها في الجنة: مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ١٥٥، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٣٧.
٢١. عن ابن مسكان، عن محمد بن مسلم، عن الباقر(ع)، قال: لفاطمة(س) وقفة على باب جهنم، فإذا كان يوم القيامة كتب بين عيني كل رجل: مؤمن أو كافر، فيؤمر بمحبِّ قد كثرت ذنوبه إلى النار...: كشف الغمة ج ٢ ص ٩١، الجواهر السننية ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٨ ص ٥١ ج ٤٣ ص ١٤.
٢٢. دقت كنيده: منصوره اسم مفعول است ولي به معنای اسم فاعل آمده است. نمونه آن را در قرآن در آیه ١٥١ سوره اسرامی توانیم بیابیم: قوله (فقال له فرعون) حكاية عما قال فرعون لموسى (أنى لأظنك يا موسى مسحوراً) أى معطاً علم السحر بهذه العجائب التي تفعلها من سحر، وقد يجوز أن يكون المراد: أنى لأظنك يا موسى ساحراً، فوضع مفعول، موضع فاعل، مثل مشؤوم وميمون موضع شائم ويأمن: التبيان في تفسير القرآن ج ٦ ص ٥٢٦.
٢٣. وهي في السماء المنصورة وذلك قول الله عز وجل - يومئذ يفرح المؤمنون. بنصر الله ينصر من يشاء يعنى نصر فاطمة لمحبيها: معاني الأخبار ص ٣٩٦.
٢٤. عن أبي عبد الله أنه قال أتأ أنزلناه في ليلة القدر الملية فاطمة والقدر لله فمن عرف فاطمة حق معرفتها فقد أدرك ليلة القدر وأما سميت فاطمة لأن الخلق فطموا عن معرفتها: تفسير فرات الكوفي ص ٥٨١.
٢٥. ثم دعا فاطمة، فأخذ كفاً من ماء فضرب به على رأسها، وكفأً بين تديبها، ثم رش جلدته وجلدها، ثم التزمها فقال: اللهم إنها مني وأنا منها...: المصنّف للصفهاني ج ٥ ص ٤٨٨، مجمع الزوائد ج ٩ ص ٢٥٨، المعجم الكبير ج ٢٢ ص ٤١٢، المناقب للخوارزمي ص ٣٤٥، كشف الغمة ج ١ ص ٣٦١؛ فاطمة بضعة مني، يؤذيني ما آذاها: مسند أحمد ج ٤ ص ٥، صحيح مسلم ج ٧ ص ١٤١، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٦٠، المستدرک ج ٣ ص ١٥٩، أمالي الحافظ الإصفهاني ص ٤٧، شرح نهج البلاغة ج ١٦ ص ٢٧٢، تاريخ مدينة دمشق ج ٣ ص ١٥٦، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠؛ فاطمة بضعة مني، يربيني ما رابها، ويؤذيني ما آذاها: المعجم الكبير ج ٢٢ ص ٤٠٤، كنز العمال ج ١٢ ص ١٠٧، وراجع: صحيح البخاري ج ٤ ص ٢١٠، ٢١٢، ٢١٩، سنن الترمذي ج ٥ ص ٣٦٠، مجمع الزوائد ج ٤ ص ٢٥٥، فتح الباري ج ٧ ص ٦٣، مسند أبي يعلى ج ١٣ ص ١٣٤، صحيح ابن حبان ج ١٥ ص ٤٠٨، المعجم الكبير ج ٢٠ ص ٢٠، الجامع الصغير ج ٢ ص ٢٠٨، فيض القدير ج ٣ ص ٢٠، ج ٤ ص ٢١٥، ج ٦ ص ٢٢٤، الإصابة ج ٨ ص ٢٦٥، تهذيب التهذيب ج ١٢ ص ٢٩٢، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٣ ص ٤٤، البداية والنهاية ج ٦ ص ٣٦٦، المجموع للنووي ج ٢٠ ص ٢٤٤، تفسير التعلبي ج ١٠ ص ٣١٦، التفسير الكبير للرازي ج ٩ ص ١٦٠، ج ٢٠ ص ١٨٠، ج ٢٧ ص ١٦٦، ج ٣٠ ص ١٢٦، ج ٣٨ ص ١٤١، تفسير القرطبي ج ٢٠ ص ٢٢٧، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٢٦٧، تفسير النعالي ج ٥ ص ٣١٦، الطبقات الكبرى لابن سعد ج ٨ ص ٢٦٢، تهذيب الكمال ج ٣٥ ص ٢٥٠، تذكرة الحفاظ ج ٤ ص ١٢٦٦، سير أعلام النبلاء ج ٢ ص ١١٩، ج ٣ ص ٣٩٣، ج ١٩ ص ٤٨٨، إمتاع الأسماع ج ١٠ ص ٢٧٣، ٢٨٣، المناقب للخوارزمي ص ٣٥٣، بنابيع المودة ج ٢ ص ٥٢، ٥٣، ٥٨، ٧٣، السيرة الحلبية ج ٣ ص ٤٨٨، الأمالي للصدوق ص ١٦٥، علل الشرائع ج ١ ص ١٨٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٤ ص ١٢٥، الأمالي للطوسي ص ٢٤، النوادر للراوندي ص ١١٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٣٠، تفسير فرات الكوفي ص ٢٠، الإقبال بالأعمال ج ٣ ص ١٦٤، تفسير مجمع البيان ج ٢ ص ٣١١، بشارة المصطفى ص ١١٩ بحار الأنوار ج ٢٩ ص ٣٣٧، ج ٣٠ ص ٣٤٧، ٣٥٣، ج ٣٦ ص ٣٠٨، ج ٣٧ ص ٦٧.
٢٦. ما رأيت من الناس أشبه كلاماً وحديتاً برسول الله من فاطمة، كانت إذا دخلت عليه رحب بها وقبل يديها وأجلسها في مجلسه، فإذا دخل عليها قامت

- إليه فرحيت به: المستدرك للحاكم ج ٣ ص ١٥٤، السنن الكبرى للبيهقي ج ٧ ص ١٠١، الأمالي للطوسي ص ٤٠٠، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٥، بشاره المصطفى ص ٣٨٩؛ فبعثت به إلى رسول الله، وقالت للرسول: قل له ٩: تقرأ عليك ابتك السلام، وتقول: اجعل هذا في سبيل الله. فلما أتاه وخبّره، قال: فعلت فداها أيوها. ثلاث مرّات: الأمالي للصدوق ص ٣٠٥، روضة الواعظين ص ٤٤٤، بحار الأنوار ج ٤٣ ص ٢٠، ٨٦.
٢٧. ليلة أسري بي إلى السماء... فبينما أنا أدور في قصورها وبساتينها ومقاصيرها، إذ شممت رائحة طيبة فأعجبني تلك الرائحة... فقالوا: يا محمد، ربنا يقرئ عليك السلام وقد أتفكك بهذه التفاحة...: مدينة المعاجز ج ٣ ص ٢٢٤.
٢٨. كان النبيّ يكثر تقبيل فاطمة، فعاتبته على ذلك عائشة، فقالت: يا رسول الله، إنك لتكثر تقبيل فاطمة إقبال لها: إنّه لمّا عرج بي إلى السماء... فما قبلتها إلّا وجدت رائحة شجرة طوبى منها: تفسير العياشي ج ٢ ص ٢١٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٤٢، وراجع تفسير القميّ ج ١ ص ٣٦٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٥٠٢؛ أسري بي إلى السماء، أدخلني جبرئيل الجنة، فناولني تفاحة فأكلتها فصارت نطفة في ظهري، فلما نزلت من السماء وقعت خديجة، ففاطمة من تلك النطفة، فكلمّا اشتقت إلى تلك التفاحة قبلتها: ينابيع المودة ج ٢ ص ١٣١، ذخائر العقبى ص ٣٦، تفسير مجمع البيان ج ٦ ص ٣٧.
٢٩. سمعت رسول الله يوم غدير خمّ وهو يقول: إني تارك فيكم الثقلين...: شرح الأخبار ج ٢ ص ٤٨١، وراجع: كمال الدين ص ٢٣٤، كشف المحجة ص ٧٦، فضائل الصحابة ص ١٥، المستدرك ج ٣ ص ١٠٩، السنن الكبرى ج ٥ ص ٤٥، تفسير ابن كثير ج ٤ ص ١٢٢، روح المعاني ج ٦ ص ١٩٤.
٣٠. بصائر الدرجات ص ٩٧، قرب الإسناد ص ٥٧، الكافي ج ١ ص ٢٩٤، التوحيد ص ٢١٢، الخصال ص ٢١١، كمال الدين ص ٢٧٦، معاني الأخبار ص ٦٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٢٢٩، تحف العقول ص ٤٥٩، تهذيب الأحكام ج ٣ ص ١٤٤، كتاب الغيبة للنعماني ص ٧٥، الإرشاد ج ١ ص ٣٥١، كنز الفوائد ص ٢٣٢، الإقبال بالأعمال ج ١ ص ٥٠٦، مسند أحمد ج ١ ص ٨٤، سنن ابن ماجه ج ١ ص ٤٥، سنن الترمذي ج ٥ ص ٢٩٧.
٣١. معاشر الناس، ذرية كلّ نبيّ من صلبه، وذريتي من صلب عليّ: روضة الواعظين ص ٩٥، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٠، إنّا صراط الله المستقيم... ثمّ عليّ من بعدي: إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٢، معاشر الناس، فأمنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثمّ في عليّ، ثمّ النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج ١ ص ٧٧، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١٣٢؛ معاشر الناس، إني نبيّ وعليّ وصيّي، ألا إنّ خاتم الأئمة منّا القائم المهدي...: روضة الواعظين ص ٩٧، الاحتجاج ج ١ ص ٨٠، بحار الأنوار ج ٣٧ ص ٢١٣.
٣٢. ولو أنّ رجلاً عمّر ما عمّر نوح... يصوم النهار ويقوم الليل في ذلك المكان...: المحاسن ج ١ ص ٩١، الكافي ج ٨ ص ٢٥٣، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ١٢٢، مستدرك الوسائل ج ١ ص ١٤٩، شرح الأخبار ج ٣ ص ٤٧٩، الأمالي للطوسي ص ١٢٢، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٧٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٢٦؛ ثمّ لم يوالك يا عليّ، لم يشمّ رائحة الجنة ولم يدخلها: المناقب للخوارزمي ص ٦٧، مناقب آل أبي طالب ج ٣ ص ٢، كشف الغمّة ج ١ ص ١٠٠، نهج الإيمان لابن جبر ص ٤٥٠، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١٩٤، وج ٣٩ ص ٢٥٦، ٢٨٠، الغدير ج ٢ ص ٣٠٢، وج ٩ ص ٢٦٨، بشاره المصطفى ص ١٥٣.
٣٣. من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهلية: وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٢٤٦، مستدرك الوسائل ج ١٨ ص ١٨٧، إقبال الأعمال ج ٢ ص ٢٥٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٨، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٥٦، الغدير ج ١ ص ١٢٦.
٣٤. اللهمّ لقني إخواني. مرتين، فقال من حوله من أصحابه: أما نحن إخوانك يا رسول الله؟ فقال: لا، إنكم أصحابي، وإخواني قوم في آخر الزمان آمنوا ولم يروني... أولئك مصابيح الدجى، يتجهيم الله من كلّ فتنة غيراء مظلمة: بصائر الدرجات ص ١٠٤، بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٢٤، مكيا المكارم ج ١ ص ٣٤٦؛ يا ليتني قد لقيت إخواني، فقال له: أبو بكر وعمر: أولسنا إخوانك؟ أمّا بك وهاجرنا معك؟! قال: قد أمتهم وهاجرتم، ويا ليتني قد لقيت إخواني. فأعاد القول، فقال رسول الله: أمتهم أصحابي، ولكن إخواني الذين يأتون من بعدكم، يؤمنون بي ويحبوني وينصروني ويصدقوني، وما رأوني،

- فيا ليتني قد لقيت إخواني: أمالي المفيد ص ٦٣، روضة الواعظين ص ٣٠٤، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٥١ وج ٥٢ ص ١٣٢، وراجع كنز العمال ج ١٢ ص ١٨٣، الدر المنثور ج ١ ص ٢٦، يا علي، واعلم أن أعظم الناس يقيناً قوم يكونون في آخر الزمان، لم يلحقوا النبي، وحجب عنهم الحجة، فأمّنوا بسواد في بياض: بحار الأنوار ج ٥٢ ص ١٢٥.
٣٥. دخلت عليه فاطمة الزهراء، فلمّا رأته ما به خنقتها العبرة، حتّى فاضت دموعها على خديها، فلمّا أن رآها رسول الله قال: ما يبكيك يا بنتي؟ قالت: وكيف لا أبكي وأنا أرى ما بك من الضعف، فمن لنا بعدك يا رسول الله؟ قال لها: لكم الله، فتوكّلي عليه واصبري كما صبر أبائك من الأنبياء وأمّهاتك من أزواجهم، يا فاطمة، وأما علمت أن الله تعالى اختار أبك فجعله نبياً وبعثه رسولا، ثمّ علماً فرجعتك إياه، وجعله وصياً، فهو أعظم الناس حقاً على المسلمين بعد أبيك، وأقدمهم سلماً، وأعزهم خطراً، وأجملهم خلقاً، وأشدّهم في الله وفرغ غضباً، وأشجعهم قلباً، وأثبتهم وأرابطهم جاشاً، وأسخاهم كفاً. ففرحت بذلك الزهراء فرحاً شديداً...: تفسير فرات الكوفي ص ٤٦٤ بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٤٩٦.
٣٦. اين قسمت، ترجمه فراهایی از دعای ندبه می باشد: إلى متى أحوار فيك يا مولاي وإلى متى؟ وأي خطاب أصف فيك وأي نجوى؟ عزيز عليّ أن أجاوب دونك وأناغي...: المزار لابن المشهدي ص ٥٨٢، إقبال الأعمال ج ١ ص ٥١١، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٠٩.
٣٧. اللهم ولا تسلبنا اليقين لطول الأمد في غيبته وانقطاع خبره عنّا، ولا تنسنا ذكره وانتظاره...: مصباح المتهدّد ص ٤١٣، كمال الدين ص ٥١٣، جمال الأسبوع ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٨٨.
٣٨. تثبتني على طاعة وليّ أمرك الذي سترته عن خلقك... فصبرني على ذلك حتّى لا أحبّ تعجيل ما أخرت، ولا تأخير ما عجّلت، ولا أكشف عما سترته، ولا أبحث عما كتمته، ولا أنازعك في تدبيرك...: مصباح المتهدّد ص ٤١٢، كمال الدين ص ٥١٢، جمال الأسبوع ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٨٧.
٣٩. قال الحسن(ع): ما كان في الدنيا أعبد من فاطمة كانت تقوم حتّى تنورم قدماها: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٧٦.
٤٠. رأيت أمي فاطمة قامت في محرابها ليلة جمعتها فلم تزل راکعة ساجدة حتّى انّضح عمود الصبح... فقالت يا بنی الجارثم الدار: علل الشرائع ج ١ ص ١٨٢.
٤١. قال لناك متى تكون أدنى من ربيها فلم ندر فقالت ارجع عليه فأعلمه أنّ أدنى ما تكون من ربيها أن تلزم فعر بيتها...: بحار الانوار ج ٢٣ ص ٩٢، جامع احاديث الشيعة ج ٢٥ ص ٢٦٤.
٤٢. تقاضى على وفاطمة الى رسول الله في الخدمة، فقضى على فاطمة بخدمة ما دون الباب، وقضى على علي ما خلفه. قال: فقالت فاطمة: فلا يعلم ما داخلني من الشؤور إلا الله باكتفائي رسول الله تحمّل رقاب الرجال: قرب اسناد ص ٥٢، بحار الانوار ج ٢٣ ص ٨١.
٤٣. خيرگزاری مهر به نقل از سرپرست معاونت جوانان سازمان ورزش و جوانان در تاریخ ٤ آذر سال ١٣٩٣ در اینترنت جستجو کنید: «یک طلاق در هر سه ازدواج استان فارس ثبت شده است».
٤٤. فدخلت فاذا أنا بفاطمة جالسةً وقد أمها رحي تطحن بها التميمير، وعلى عمود الرّحي دم سائل قد أفضى الى الحجر...: الخرائج والجرائح ج ٢ ص ٥٣٥، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢٨، قال واحزناه أنّ بنات قيصر وكسرى لفي السُّندس والحريير وابنة محمد(ص) عليها شملة صوف خلقة قد خيطت في اثني عشر مكاناً...: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٨٧.
٤٥. ألا وإن الزهد كله في آية من كتاب الله عز وجل: (لكيلا تأسوا على ما فاتكم ولا تفرحوا بما آتاكم): مجمع البيان ج ٩ ص ٤٠٠، تفسير الصافي ج ٥ ص ١٣٨، البرهان ج ٥ ص ٢٩٨.

٤٦. وأني لأدخل منزلي فأذكرك فأترك صنيعتي وأقبل حتى أنظر إليك حيناً لك، فذكرت إذا كان يوم القيامة: الأماي للطوسي ص ٦٢١، بحار الأنوار ج ٨ ص ١٨٨، ميزان الحكمة ج ٥ ص ٣٣١١.
٤٧. فرسول الله في الآية النبوي، ونحن في هذا الموضوع الصديقون والشهداء، وأنتم الصالحون، فتمسوا بالصلاح كما سماكم الله عز وجل: الكافي ج ٨ ص ٣٥، شرح الاحبار ج ٣ ص ٤٦٥، بحار الأنوار ج ٦ ص ٣٢، تفسير العياشي ج ١ ص ٢٥٦، التفسير الصافي ج ١ ص ٤٦٨، البرهان ج ٢ ص ١٢٤، نور الثقلين ج ١ ص ٤١٥.
٤٨. قال نعم إذا هو خاف الله وراقب الله وتوَقَّى الذنوب كان معنا في درجتنا: كشف الغمة في معرفة الأئمة ج ٢ ص ١٩٠.
٤٩. فعند ذلك قال ابراهيم: اللهم اجعلني من شيعة امير المؤمنين، قال: فاخبر الله في كتابه... بحار الأنوار ج ٣ ص ١٥٢، ج ٨ ص ٨٠، الحدائق الناضرة ج ٨ ص ١٧١.
٥٠. وأنت على الحوض تسفون من أحبيكم، وتمنعون من أخل بفضلكم، وأنتم الأمنون يوم الفزع الأكبر...: تفسير فرات ص ٢٦٦، بحار الأنوار ج ٦ ص ٦٥.
٥١. فقال لي علي(ع): بلى يا أصيغ، ما سألتني أحد عن هذه الآية، ولقد سألت النبي كما سألتني فقال لي: سألت جبرئيل عنها فقال: يا محمد، إذا كان يوم القيامة حشرك الله وأهل بيتك ومن يتولاك وشيعتك، حتى يقفوا بين يدي الله تعالى فيستر الله عوراتهم، ويؤمنهم من الفزع الأكبر؛ لحبهم لك وأهل بيتك، ولعلي بن أبي طالب: تفسير فرات ص ٦٥، بحار الأنوار ج ٧ ص ٢٤١.
٥٢. وكذلك علي بن أبي طالب بيده لواء الحمد يوم القيامة، أقرب الناس منه شيعة وأنصاره: الأماي للصدوق ص ٥٨٩، روضة الواعظين ص ٢٩٧، بحار الأنوار ج ٢٢ ص ٩٢.
٥٣. إذا حمل أهل ولايتنا على الصراط يوم القيامة، نادى مناد: يا نار احمدي! فنقول النار: عجلوا جوزوني، فقد أطفأ نوركم لهبي: قرب الإسناد ص ١٠٢، بحار الأنوار ج ٦٥ ص ١٦.
٥٤. فيقول له ملك الموت: يا ولي الله لا تجزع، فالذي بعث محمداً لئلا أتربك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضر، أفتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ذريتهم: فيقال له: هذا رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والأئمة رفقاؤك...: الكافي ج ٣ ص ١٧٨، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٦، أما ما كنت ترجو فقد أعطيت، وأما كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنة، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنة... دعائم الإسلام ج ٧١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٧٧، التفسير الصافي ج ٢ ص ٤١٠.
٥٥. عن ابن مسكان، عن محمد بن مسلم، عن الباقر، قال: لفاطمة وقفة على باب جهنم، فإذا كان يوم القيامة كتب بين عيني كل رجل: مؤمن أو كافر، فيؤمر بمحبة قد كثرت ذنوبه إلى النار...: كشف الغمة ج ٢ ص ٩١، الجواهر السنية ص ٢٤٧، بحار الأنوار ج ٨ ص ٥١، ج ٤٣ ص ١٤.
٥٦. ابن غذا (كه نوعي حلواي رقيق است) امروزه به نام كاجي يا آش فاطمه مشهور است كه معمولاً از شكر براي شيرين كردن آن استفاده مي شود.
٥٧. رأيت رسول الله وقد جاءته فاطمة غداة بيرة قد صنعت فيه عصيدة، تحملها في طبق حتى وضعتها بين يديه... فأجلسهما في حجره، وجلس علي عن يمينه، وجلس فاطمة عن يساره... وقال: اللهم هؤلاء أهل بيتي، أذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً...: ذخائر العقبى ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢١، مسند أحمد ج ٦ ص ٢٩٨، جامع البيان ج ٢٢ ص ١١، شواهد التنزيل ج ٢ ص ١٠٤، تفسير ابن كثير ج ٣ ص ٤٩٢، إن النبي كان في بيتها، فأنت فاطمة بيرة فيها حريرة فدخلت بها عليه، قال: ادعي لي زوجك وابنتك...: سعد السعود ص ١٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢٠، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٥٦، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٤٢، العصيدة: دقيق يلبت بالسمن ويطيخ: النهاية في غريب الحديث ج ٣ ص ٢٤٦، لسان العرب ج ٣ ص

٢٩١، تاج العروس ج ٥ ص ١٠٨.

٥٨. ثم لَفَّ عليهم ثوبه - أو قال: كساءً - ثم تلا هذه الآية: (إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيراً). ثم قال: اللهم هؤلاء أهل بيتي، وأهل بيتي أحقُّ: المجموع للنووي ج ٣ ص ٤٦٧، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢١٧، المستدرک للنيشابوري ج ٢ ص ٤١٦، السنن الكبرى للبيهقي ج ٢ ص

١٥٢، شواهد التنزيل ج ٢ ص ٦٤، تاريخ مدينة دمشق ج ٤١ ص ٢٥، تاريخ الإسلام ج ٦ ص ٢١٧.

٥٩. فأدخلت رأسي البيت وقلت: وأنا معكم يا رسول الله؟ قال: إنك لعلي خير، إنك لعلي خير: سعد السعود ص ١٠٦، بحار الأنوار ج ٣٥ ص ٢٢٠، تفسير مجمع البيان ج ٨ ص ١٥٦، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٤٢.

٦٠. نحن صمَّ بكم عما جاء به محمد: البرهان ج ٢ ص ٦٦٤، تفسير الثعلبي ج ٤ ص ٣٤١، الدر المنثور ج ٣ ص ١٧٦.

٦١. والله الذي لا إله إلا هو، ما ظننت أن القوم يردون عليك ما عرضت عليهم أبداً، ولا يبلغون منك هذه المنزلة، فقلت في نفسي: لا أبالي أن أطيع القوم في بعض أمرهم...: تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٢٧؛ الكامل في التاريخ، ج ٢، ص ٥٦٣؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٩٩.

. أما والله، لو غيرك من العرب يقولها لي وهو على مثل الحال التي أنت عليها، ما تركت ذكر أمه بالكل أن أقوله كائناً من كان، ولكن والله مالي إلى ذكر أمك من سبيل، إلا بأحسن ما يُقدر عليه: تاريخ الطبري، ج ٥، ص ٤٠٠؛ أنساب الأشراف، ج ٣، ص ٣٨٠.

٦٣. ما خصنا به من ولايتكم طيباً لخلقنا، وطهارةً لأنفسنا، وتركيباً لنا، وكفارةً لذنوبنا، فكأننا عنده مسلمين بفضلكم، ومعرفين بتصدقنا إناكم كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

٦٤. اين قسمت، ترجمه فراهايي از «زيارت جامعه» می باشد: بایي انتم وائمي واهلي ووالي وائسرتي، أشهد الله وأشهدكم أنني مؤمن بكم وبما أمنتهم به: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

منابع

١. الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت ٥٢٠هـ)، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٢. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٣. الإصابة في تمييز الصحابة، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢هـ)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود، وعلي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
٤. إقبال الأعمال، السيد رضي الدين علي بن موسى المعروف بابن طاووس، (ت ٦٦٤هـ)، تحقيق: جواد القنومي الإصفهاني، قم: مكتب الإعلام الإسلامي، الطبعة الأولى.
٥. أمالي المفيد، أبو عبد الله محمد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣هـ)، تحقيق: حسين أستاذ ولي وعلي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤هـ.
٦. الأمالي، أبو جعفر محمد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: دار الثقافة، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
٧. الأمالي، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ.
٨. الإمامة والسياسة (تاريخ الخلفاء)، أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (ت ٢٧٦هـ)، تحقيق: علي شيري، قم: مكتبة الشريف الرضي، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٩. إمتاع الأسماع فيما للنبي من الحفدة والمنتاع، تقي الدين أحمد بن محمد المقرئ (ت ٨٤٥هـ)، تحقيق: محمد عبد الحميد النميسي، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٢٠هـ.
١٠. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠هـ)، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة

الأولى، ١٣٨٦هـ.

١١. البداية والنهاية، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي (ت ٧٧٤هـ)، تحقيق: مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف.
١٢. البرهان في تفسير القرآن، هاشم بن سليمان البحراني (ت ١١٠٧هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
١٣. بشارة المصطفى لشعبة المرتضى، أبو جعفر محمد بن محمد بن علي الطبري (ت ٥٢٥هـ)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية، الطبعة الثانية، ١٣٨٣هـ.
١٤. بصائر الدرجات، أبو جعفر محمد بن الحسن الصفار القمي المعروف بابن فروخ (ت ٢٩٠هـ)، قم: مكتبة آية الله المرعشي، الطبعة الأولى، ١٤٠٤هـ.
١٥. البيان في تفسير القرآن، السيد أبو القاسم الموسوي الخوئي (ت ١٤١٣هـ)، قم: أنوار الهدى، ١٤٠١هـ.
١٦. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد بن محمد مرتضى الحسيني الزبيدي (ت ١٢٠٥هـ)، تحقيق: علي الشيري، ١٤١٤هـ، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
١٧. تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام، محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨هـ)، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.
١٨. تاريخ الطبري (تاريخ الأمم والملوك)، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ت ٣١٠هـ)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار المعارف.
١٩. تاريخ مدينة دمشق، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت ٥٧١هـ)، تحقيق: علي شيري، ١٤١٥، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٢٠. تحف العقول عن آل الرسول، أبو محمد الحسن بن علي الحزاني المعروف بابن شعبة (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤هـ.
٢١. تحفة الأحوزي، المباركفوري (ت ١٢٨٢هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.
٢٢. تذكرة الحفاظ، محمد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٢٣. تذكرة الفقهاء، الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر المعروف بالعلامة الحلبي (ت ٧٢٦هـ)، تحقيق: الشيخ جواد القمي، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
٢٤. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير البصري الدمشقي (ت ٧٧٤هـ)، تحقيق: عبد العظيم غيم، ومحمد أحمد عاشور، ومحمد إبراهيم البنا، القاهرة: دار الشعب.
٢٥. تفسير النعالي (الجواهر الحسان في تفسير القرآن)، عبد الرحمن بن محمد الثعالبي المالكي (ت ٧٨٦هـ)، تحقيق: علي محمد معوض، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ.
٢٦. تفسير الصافي (الصافي في تفسير القرآن)، محمد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) (ت ١٠٩١هـ)، طهران: مكتبة الصدر، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.

٢٧. تفسير العياشي، أبو النظر محمد بن مسعود السلمى السمرقندي المعروف بالعياشي (ت ٣٢٠هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، طهران: المكتبة العلمية، الطبعة الأولى، ١٣٨٠هـ.
٢٨. تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)، أبو عبد الله محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (ت ٤٧١هـ)، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٥هـ.
٢٩. تفسير القمي، علي بن إبراهيم القمي، (ت ٣٢٩هـ)، تحقيق: السيد طيب الموسوي الجزائري، قم: منشورات مكتبة الهدى، الطبعة الثالثة، ١٤٠٤هـ.
٣٠. التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازي)، أبو عبد الله محمد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازي (ت ٦٠٤هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.
٣١. تفسير فرات الكوفي، أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (ق ٤هـ)، تحقيق: محمد كاظم المحمودي، طهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٠هـ.
٣٢. تفسير نور الثقلين، عبد علي بن جمعة العروسي الحوزي (ت ١١١٢هـ)، تحقيق: السيد هاشم الرسولي المحلاتي، قم: مؤسسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٤١٢هـ.
٣٣. التوحيد، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: هاشم الحسيني الطهراني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٣٩٨هـ.
٣٤. تهذيب الأحكام في شرح المقنعة، محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠هـ)، تحقيق: السيد حسن الموسوي، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثالثة، ١٣٦٤ ش.
٣٥. تهذيب التهذيب، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
٣٦. تهذيب الكمال في أسماء الرجال، يونس بن عبد الرحمن المزني (ت ٧٤٢هـ)، تحقيق: الدكتور نبشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الرابعة، ١٤٠٦هـ.
٣٧. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردي (ت ١٣٨٣هـ)، قم: المطبعة العلمية.
٣٨. جامع الرواة، محمد بن علي الغروي الأردبيلي (ت ١١٠١هـ)، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٣هـ.
٣٩. الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الأولى، ١٤٠١هـ.
٤٠. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، علي بن موسى الحلبي (ابن طاووس) (ت ٦٦٤هـ)، تحقيق: جواد القوي، قم: مؤسسة الآفاق، الطبعة الأولى، ١٣٧١ ش.
٤١. جوامع الجامع، الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨هـ)، طهران: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لجامعة طهران، ١٣٧١ ش.
٤٢. الجواهر السننية في الأحاديث القدسية، محمد بن الحسن بن علي بن الحسين الحر العاملي (ت ١١٠٤هـ)، قم: مكتبة المفيد.
٤٣. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، محمد حسن النجفي (ت ١٢٦٦هـ)، بيروت: مؤسسة المرتضى العالمية.

٤٤. الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة، يوسف بن أحمد البحراني (ت ١١٨٦هـ)، تحقيق: وإشراف: محمد تقي الإيرواني، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين.
٤٥. الخرائج والجرائح، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ٥٧٣هـ)، تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسسة الإمام المهدي (عج)، الطبعة الأولى، ١٤٠٩هـ.
٤٦. الخصال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.
٤٧. خلاصة الأقوال، الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر المعروف بالعلامة الحلبي (ت ٧٢٦هـ)، تحقيق: الشيخ جواد القمي، قم: مؤسسة نشر الفقهاء، الطبعة الأولى، ١٤١٧هـ.
٤٨. الدر المنثور في التفسير المأثور، جلال الدين عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١هـ)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
٤٩. دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام، أبو حنيفة النعمان بن محمد بن منصور بن أحمد بن حيون التميمي المغربي (ت ٣٦٣هـ)، تحقيق: آصف بن علي أصغر فيضي، مصر: دار المعارف، الطبعة الثالثة، ١٣٨٩هـ.
٥٠. دلائل الإمامة، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الإمامي (ق ٥٥هـ)، تحقيق: مؤسسة البعثة، قم: مؤسسة البعثة.
٥١. ذخائر العقبى في مناقب ذوي القربى، أحمد بن عبد الله الطبري (ت ٦٩٣هـ)، تحقيق: أكرم البوشي، جدة: مكتبة الصحابة، الطبعة الأولى، ١٤١٥هـ.
٥٢. رجال ابن داود، تقي الدين الحسن بن علي بن داود الحلبي (ت ٧٠٧هـ)، تحقيق: السيد محمد صادق آل بحر العلوم، قم: منشورات الشريف الرضي، ١٣٩٢هـ.
٥٣. رجال البرقي، أحمد بن محمد البرقي الكوفي (ت ٢٧٤هـ)، طهران: دانشگاه طهران، الطبعة الأولى، ١٣٤٢ ش.
٥٤. رجال النجاشي (فهرس أسماء مصنفى الشيعة)، أبو العباس أحمد بن علي النجاشي (ت ٤٥٠هـ)، بيروت: دار الأضواء، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
٥٥. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، محمد تقي المجلسي (ت ١٠٧٠هـ)، قم: مؤسسة اسماعيليان، قم: الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
٥٦. روضة الواعظين، محمد بن الحسن بن علي الفثال التيسابوري (ت ٥٠٨هـ)، تحقيق: حسين الأعلمي، بيروت: مؤسسة الأعلمي، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.
٥٧. سعد السعود، أبو القاسم علي بن موسى الحلبي المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤هـ)، قم: مكتبة الرضي، الطبعة الأولى، ١٣٦٣هـ. ش.
٥٨. سنن ابن ماجه، أبو عبدالله محمد بن يزيد بن ماجه القزويني (ت ٢٧٥هـ)، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.
٥٩. سنن الترمذي (الجامع الصحيح)، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي (ت ٢٧٩هـ)، تحقيق: عبد الرحمن محمد عثمان، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، الطبعة الثانية، ١٤٠٣هـ.
٦٠. السنن الكبرى، أبو بكر أحمد بن الحسين بن علي البيهقي (ت ٤٥٨هـ)، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع.

زيارات مهتتاب / ١٠٧

٦١. سير أعلام النبلاء، أبو عبد الله محمد بن أحمد الذهبي (ت ٥٧٤٨هـ)، تحقيق: شُعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة العاشرة، ١٤١٤هـ.
٦٢. السيرة الحلبية، علي بن برهان الدين الحلبي الشافعي (ت ١١١هـ)، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
٦٣. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، أبو حنيفة القاضي النعمان بن محمد المصري (ت ٣٦٣هـ)، تحقيق: السيد محمد الحسيني الجاللي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١٢هـ.
٦٤. شرح نهج البلاغة، عبد الحميد بن محمد المعتزلي (ابن أبي الحديد) (ت ٦٥٦هـ)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار إحياء التراث، الطبعة الثانية، ١٣٨٧هـ.
٦٥. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، أبو القاسم عبيد الله بن عبد الله النيسابوري المعروف بالحاكم الحسكاني (ق ٥هـ)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، طهران: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.
٦٦. صحيح ابن حبان، علي بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩هـ)، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.
٦٧. صحيح البخاري، أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري (ت ٢٥٦هـ)، تحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت: دار ابن كثير، الطبعة الرابعة، ١٤١٠هـ.
٦٨. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)، محمد بن سعد منيع الزهري (ت ٢٣٠هـ)، الطائف: مكتبة الصديق، الطبعة الأولى، ١٤١٤هـ.
٦٩. الطرفان في معرفة مذاهب الطوائف، أبو القاسم رضي الدين علي بن موسى بن طاووس الحسني (ت ٦٦٤هـ)، قم: مطبعة الخيام، الطبعة الأولى، ١٤٠٠هـ.
٧٠. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين أحمد الأميني (ت ١٣٩٠هـ)، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الثالثة، ١٣٨٧هـ.
٧١. فتح الباري شرح صحيح البخاري، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢هـ)، تحقيق: عبد العزيز بن عبد الله بن باز، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى، ١٣٧٩هـ.
٧٢. قرب الإسناد، أبو العباس عبد الله بن جعفر الجعفي القمي (ت بعد ٣٠٤هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٧٣. الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: دار الكتب الإسلامية، الطبعة الثانية، ١٣٨٩هـ.
٧٤. كامل الزيارات، أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه (ت ٣٦٧هـ)، تحقيق: عبد الحسين الأميني التبريزي، النجف الأشرف: المطبعة المرتضوية، الطبعة الأولى، ١٣٥٦هـ.
٧٥. كتاب الغيبة، الشيخ ابن أبي زينب محمد بن إبراهيم النعماني (ت ٣٤٢هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، طهران: مكتبة الصدوق، ١٣٩٩هـ.
٧٦. كتاب من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي

- أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
٧٧. كشف الغمّة في معرفة الأئمّة، علي بن عيسى الإربلي (ت ٦٨٧هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي، بيروت: دار الكتاب الإسلامي، الطبعة الأولى، ١٤٠١هـ.
٧٨. كمال الدين وتمام النعمة، أبو جعفر محمّدين علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأولى، ١٤٠٥هـ.
٧٩. كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (ت ٩٧٥هـ)، ضبط وتفسير: الشيخ بكري حيّاني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الأولى، ١٣٩٧هـ.
٨٠. لسان الميزان، أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢هـ)، بيروت: مؤسسة الأعلمي، الطبعة الثالثة، ١٤٠٦هـ.
٨١. لواع صاحبقراني مشهور به شرح فقيه، محمد تقي المجلسي (ت ١٠٧٥هـ)، تحقيق: السيّد حسين الموسوي الكرماني.
٨٢. مجمع البيان في تفسير القرآن، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨هـ)، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي والسيّد فضل الله اليزدي الطباطبائي، بيروت: دار المعرفة، الطبعة الثانية، ١٤٠٨هـ.
٨٣. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت ٨٠٧هـ)، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
٨٤. المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمّدين خالد البرقي (ت ٢٨٠هـ)، تحقيق: السيّد مهدي الرجائي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٨٥. المحضّر، عزّ الدين أبو محمّد الحسن بن سليمان بن محمّد الحلّي (ق ٨٨هـ)، تحقيق: سيّد علي أشرف، قم: المكتبة الحيدرية، ١٤٢٤هـ.
٨٦. مدينة المعاجز، السيّد هاشم بن سليمان الحسيني البحراني (ت ١١٠٧هـ)، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٨٧. المزار الكبير، أبو عبد الله محمّدين جعفر المشهدي (ق ٦هـ)، تحقيق: جواد القويّمي الإصفهاني، قم: نشر قیوم، الطبعة الأولى، ١٤١٩هـ.
٨٨. المزار، أبو عبد الله محمّدين محمّدين النعمان العكبري الحارثي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣هـ)، تحقيق: محمّد باقر الأبطحي، قم: المؤتمر العالمي لألفيّة الشيخ المفيد، الطبعة الأولى، ١٤١٣هـ.
٨٩. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، الميرزا حسين النوري (ت ١٣٢٠هـ)، تحقيق: مؤسسة آل البيت، قم: مؤسسة آل البيت، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
٩٠. المستدرک علی الصحیحین، أبو عبد الله محمّدين عبد الله الحاكم النيسابوري (ت ٤٠٥هـ)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميّة، الطبعة الأولى، ١٤١١هـ.
٩١. مسند أبي يعلى الموصلي، أبو يعلى أحمد بن علي بن المثنى التميمي الموصلي (ت ٣٠٧هـ)، تحقيق: إرشاد الحقّ الأثري، جدّة: دار القبلة، الطبعة الأولى، ١٤٠٨هـ.
٩٢. مسند أحمد، أحمد بن محمّدين حنبل الشيباني (ت ٢٤١هـ)، تحقيق: عبد الله محمّد الدرويش، بيروت: دار الفكر، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.

زيارات مهتتاب / ١٠٩

٩٣. المصنّف، أبو بكر عبد الرزّاق بن همام الصنعاني (ت ٢١١هـ)، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، بيروت: المجلس العلمي.
٩٤. معاني الأخبار، أبو جعفر محمّدين علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١هـ)، تحقيق: علي أكبر الغفّاري، ١٣٧٩هـ، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، الطبعة الأولى، ١٣٦١هـ.
٩٥. المعجم الأوسط، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠هـ)، تحقيق: قسم التحقيق بدار الحرمين، ١٤١٥هـ، القاهرة: دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع.
٩٦. المعجم الكبير، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠هـ)، تحقيق: حمدي عبد المجيد السلفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الثانية، ١٤٠٤هـ.
٩٧. ملاذ الأخبار في فهم تهذيب الأخبار، محمد تقي المجلسي (ت ١٠٧٥هـ)، تحقيق: مهدي الرجائي، قم: مكتبة آية الله المرعشي، الطبعة الأولى، ١٤٠٦هـ.
٩٨. الملل والنحل، أبو الفتح محمّدين عبد الكريم الشهرستاني (ت ٥٤٨هـ)، بيروت: دار المعرفة، ١٤٠٦هـ.
٩٩. مناقب آل أبي طالب (مناقب ابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشيد الدين محمّدين علي بن شهر آشوب المازندراني (ت ٥٨٨هـ)، قم: المطبعة العلمية.
١٠٠. المناقب (المناقب للخوارزمي)، للحافظ الموقّنين أحمد البكري المكي الحنفي الخوارزمي (٥٦٨هـ)، تحقيق: مالك المحمودي، قم: مؤسّسة النشر الإسلامي، الطبعة الثانية، ١٤١٤هـ.
١٠١. ميزان الاعتدال في نقد الرجال، محمّدين أحمد الذهبي (ت ٧٤٨هـ)، تحقيق: علي محمّد البجاوي، بيروت: دار الفكر.
١٠٢. نقد الرجال، مصطفى بن الحسين الحسيني التفرشي (ق ١١١هـ)، قم: مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، الطبعة الأولى، ١٤١٨هـ.
١٠٣. النوادر، فضل الله بن علي الحسيني الراوندي (ت ٥٧١هـ)، تحقيق: سعيد رضا علي عسكري، قم: دار الحديث، الطبعة الأولى، ١٣٧٧ش.
١٠٤. النهاية في غريب الحديث والأثر، أبو السعادات مبارك بن مبارك الجزري المعروف بابن الأثير (ت ٦٠٦هـ)، تحقيق: طاهر أحمد الزاوي، قم: مؤسّسة إسماعيليان، الطبعة الرابعة، ١٣٦٧ش.
١٠٥. الهداية الكبرى، أبو عبد الله الحسين بن حمدان الخصيبي (ت ٣٣٤هـ)، بيروت: مؤسّسة البلاغ للطباعة والنشر، الطبعة الرابعة، ١٤١١هـ.
١٠٦. ينابيع العوذة لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي الحنفي (ت ١٢٩٤هـ)، تحقيق: علي جمال أشرف الحسيني، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى، ١٤١٦هـ.

سوالات مسابقه کتاب خوانی

۱. شیخ طوسی در قرن... و در شهر... زندگی می‌کرد؟
الف. قرن چهارم، قم ب. قرن پنجم، نجف ج. قرن ششم، اصفهان
۲. خدا حضرت فاطمه(ع) را بعد از امتحان چگونه یافت؟
الف. در اوج شکیبایی ب. در اوج اطاعت ج. در اوج بندگی
۳. کدام ویژگی درباره عالم‌ذَر، غلط است؟
الف. میثاقی بزرگ ب. گواهی گرفتن خدا از بندگان ج. پاداش
۴. جمله «مؤمنان در روز قیامت به یاری فاطمه(ع)، شادمان می‌شوند»، با کدام گزینه مناسبت دارد؟
الف. نام منصوره(ع) ب. نام فاطمه(ع) ج. نام حانیه(ع)
۵. از سخن پیامبر استفاده می‌شود که فاطمه(ع) از ... خلق شده است.
الف. نور علم خدا ب. نور عظمت خدا ج. عرش خدا
۶. عُمر به مردم گفت: «برای... در خانه فاطمه(ع) آتش می‌زنم»، و این‌گونه مردم را فریب داد.
الف. حفظ اسلام ب. حفظ حکومت عرب ج. حفظ آرامش
۷. چند روز بعد از وفات پیامبر، دشمنان برای آتش زدن، به خانه فاطمه(ع) هجوم بردند؟
الف. سه روز ب. هفت روز ج. ده روز
۸. «خدا حضرت فاطمه(ع) را قبل از خلقتش، امتحان کرد»، این جمله اشاره به چه نکته‌ای است؟
الف. امتحان او در مقام نورانیت و عالم‌ذَر
ب. علم قبلی او به مصیبت‌های دنیا و عهد او بر شکیبایی ج. الف و ب.
۹. «دختر پیامبر نسبت به دوستان خود مهربانی دارد»، این جمله مناسب با کدام اسم ایشان است؟
الف. فاطمه(ع) ب. حانیه(ع) ج. منصوره(ع)
۱۰. در شب معراج، جبرئیل برای پیامبر یک سیب آورد که خدا آن را... قبل آفریده بود؟
الف. سیصد هزار سال ب. صد سال ج. هزار سال
۱۱. حقّ تشریح به معنای... و مخصوص... است؟
الف. وحی آسمانی، مخصوص پیامبر
ب. حق قانون‌گذاری - مخصوص پیامبر و امامان معصوم

ج . حق قانون‌گذاری - مخصوص پیامبران.

۱۲ . بهره واقعی حضرت فاطمه علیها السلام از این دنیا چه بود؟

الف . انس یا فرشتگان ب . عبادت و قرب به خدا ج . هیچکدام

۱۳ . در روز عید غدیر، پیامبر از حضرت مهدی علیه السلام با چه عنوانی یاد کردند؟

الف . یاری‌کننده دین خدا ب . انتقام‌گیرنده ج . عدالت‌گستر

۱۴ . حضرت فاطمه علیها السلام به دو سوال پیامبر، پاسخ دادند، در جواب کدام پاسخ، پیامبر گفتند:

«سخن دخترم فاطمه، درست است، او پاره تن من است.»

الف . چه چیز برای زن بهتر است. ب . چه هنگامی زن به خدا نزدیک تر است.

ج . هیچکدام

۱۵ . وقتی حضرت فاطمه علیها السلام آسیاب را با زحمت می‌چرخاند تا آرد تهیه کند، چه جمله‌ای را

زیر لب زمزمه می‌کرد؟

الف . «به رضای خدا، خشنودم». ب . «فقر، افتخار من است» ج . «آنچه نزد

خداست بهتر است.»

۱۶ . در آیه ۲۴ سوره انفال، خدا و پیامبر، مردم را به زندگی واقعی دعوت می‌کند.

امام صادق علیه السلام این زندگی واقعی را چگونه تفسیر کردند؟

الف . اطاعت از خدا ب . ولایت ج . دوری از گناه

۱۷ . با توجه به این زیارت، فاطمه علیها السلام حلقه وصل بین چه کسانی می‌باشد؟

الف . وصل شیعیان با نبوت و امامت ب . وصل بندگان با

خدا ج . هیچکدام.

۱۸ . در آیه ۶۹ سوره نساء منظور از صدیقین و صالحین، چه کسانی می‌باشند؟

الف . پیامبران - شیعیان

ب . پیامبران - مؤمنان ج . امامان معصوم - شیعیان

۱۹ . بنا بر حدیث پیامبر، شیعیان واقعی در چند جا خوشحال خواهند بود؟

الف . لحظه جان دادن، قیامت، عبور از صراط

ب . لحظه جان دادن، در قبر، روز قیامت ج . قبر، برزخ، قیامت

۲۰ . خدا ولایت اهل بیت علیهم السلام را باعث... انسان‌ها قرار داده است.

الف . پاکیزگی اخلاق و پاک‌ی روح

ب . ارتباط و محبت ج . پاک‌ی روح و محبت به مردم

پاسخنامه سؤالات کتاب «زیارت مهتاب»



الف	ب	ج	
			۱
			۲
			۳
			۴
			۵
			۶
			۷
			۸
			۹
			۱۰
			۱۱
			۱۲
			۱۳
			۱۴
			۱۵
			۱۶
			۱۷
			۱۸
			۱۹
			۲۰

نام خانوادگی نام پدر نام
 شماره شناسنامه تلفن سال تولد
 لطفاً پاسخ نامه را تا تاریخ به آدرس زیر، ارسال کنید:
 آدرس: